در واقعات شہادت سیدنا الحسن والحسین علیہما السلام

شرح رسالہ سر الشہادتین مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ العزیز

# مسمی بہ تحریر الشہادتین

از تصنیفات جناب مولوی شاہ سلامت اللہ المتخلص بہ کشفی دام فیضہ


در مطبع [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن افاض علی الشهداء سحاب الرحمة من السماء واعطاهم نعیم الجنان* فلهم روح
وریحان* واحیاهم بحیوة لا یحوم حولها فناء ولا زوال ولا نقصان* فهم فی
عیشة من الرضوان* والصلوة والسلام علی خیر من شهد لدعوة الخلق الی الحق
بصدق البیان* فهو الذی لیس کمثله شیء من الملک والانس والجان* وشهود
عین الاعیان* وعلی آله واصحابه الذین جاهدوا فی سبیل الله وبذلوا اموالهم
وانفسهم ابتغاء وجه الرحمن* فاولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة وغفران* هم
هداة سبل الایمان والعرفان اما بعد برکسانیکه سلوک طریق هدایت برگزیده
ودامن فکر از خس و خاشاک ضلالت برچیده اند مخفی و مستتر نخواهد بود که ماجرای
شهادت جناب سبطین طیبین حضرت حسنین علیهما التسلیمات والتحیات که الحسن
والحسین سیدا شباب اهل الجنة طراز [illegible] زبان مناقب شان است و هذان
ابنای و هما ریحانتای من الدنیا گلی از گلستان فضائل این هر دو شفیع الثقلان

پوشیده نیست که حادثهٔ کربلا و واقعهٔ شهادت جناب سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا امریست
که عقول عقلا در آن متحیر و هر کسی از اهل خرد در اکتناه آن گم کرده پا از سراسیمه است
که بزرگان وقت و خویشان نبی با شان محبوبیتی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت
سید الانبیا علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند در چرا این همه مصیبتها
دیدند و چشم ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه معنا ملایمت
عاشقانه دیگر است و حالات معشوقانه دیگر شعر گل را چه غم که بر سر تخت است گل
هر جا غمیست بر دل مجروح بلبل است پس سلفا و خلفا از علما و فضلا سخنها
درین باب گفته و در تحقیق در سلک بیان سفته اند لیکن سخنی که ره بجایی رساند
و حرفیکه دل سامع بآن قانع شود بجز کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین سید
المفسرین زبدة الاصولیین الفقها والمتکلمین مولانا و استاذنا حضرت شاه عبد العزیز
دهلوی تغمده الله بالرحمة والغفران واسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات ملکی
صفاتش بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
از توصیف افتاده بسمع صماخ نگردیده که در رسالهٔ سر الشهادتین پرده از روی این راز
سربسته کشوده و این سر مکتوم را چنان انموده اند که کتب متداولهٔ علما از آن عاری
و اسفار متطاولهٔ فضلا از آن خالی است و رسالهٔ مذکوره با کمال بلاغتی که دارد
هر چند برای ایضاح مرام و کشف مقصود کلام کافی و وافی است لیکن چون شاهد
تعبیر بحلیهٔ عبارات عربی [illegible] همین مقرر گشته

منفعت عامه افادت تامه ای بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی آید تا نفعش عام
و فائده آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله که بفحوای این شعر مشعر
فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا * بلبل همین که قافیه گل شود بس است
روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاذ البریه مانده گلهای تحقیق
در ریاض تحقیق و مانده خواست که بذریعه ترجمه رساله مسطوره باستحصال تشفی
که ذره را با آفتاب نسبت پردازد و به کتاب این سعادت علم افتخار برافرازد
چنانچه با وجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل و در اندک مهلت بانصرام
این مهم در ساخته و در بیشتری از مقامات باضافه روایات پرداخته و بجائیکه
مناسب بوده باب تفصیل بر روی جمال گشوده این ترجمه را موسوم به
تحریر الشهادتین نموده ها انا اشرع فی المقصود متوکلا علی مفیض الخیر والجود
انه ولی التوفیق والهدایة وعلیه التوکل فی البدایة والنهایة قال الاستاذ
العلامة انار الله برهانه و افاض علینا فیضانه اعلم رحمک الله تعالی ان
الکمالات التی افترقت فی الانبیاء علیهم السلام قد اجتمعت فی
نبینا صلی الله علیه و آله وسلم بدان رحمک الله و جمیع کمالات انبیاء
البته کمالاتی که متفرق و منتشر بودند در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه
بتحقیق مجتمع و فراهم شده در ذات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام و اثنا
و تفصیل این اجمال است که ارشاد میر و مقال اصطفی الی آدم

تفرقت

آدمَ وَداودَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَاُعْطِيَ الْمُلْكَ كَمَا اُعْطِيَ سُلَيْمَانُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاُعْطِيَ الْحُسْنَ كَمَا اُعْطِيَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاُعْطِيَ
الْخُلَّةَ كَمَا اُعْطِيَ اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاُعْطِيَ الْكَلَامَ كَمَا اُعْطِيَ مُوسٰى
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاُعْطِيَ الْعِبَادَةَ كَمَا اُعْطِيَ يُونُسُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَاُعْطِيَ الشُّكْرَ كَمَا اُعْطِيَ نُوحٌ
عَلَيْهِ السَّلَامُ پس بتحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه
داده شده آدم و داود علیهما السلام و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد
سلیمان علیه السلام و داده شد حسن جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام
و داده شد خلت و تحاور را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام داده شد کلام
و خطاب را چنانکه داده شد موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت
را چنانکه داده شد یونس علیه السلام و داده شد شکر را چنانکه داده شد نوح
علیه السلام مخفی و مستتر مباد که هر یکی را از انبیای کرام صفتی و نعتی خاص است
که باعث امتیاز و موجب اختصاص او از دیگری افتاده چنانکه صفت خلافت
که عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام شریعت و ترویج امور دینیه و سیاست
امت و تدبیر مملکت و انتظام عالم و اصلاح حال بنی آدم و دیگر امور متعلقه به اصلاح
معاش و معاد بندگان خداست و وصف ملک و سلطنت که عبارت از ریاست
عامه و حکومت تامه است و وصف حسن و جمال که عبارت است از تناسب اعضا

و صباحت خد و رشاقت قد و ملاحت رنگ و لطافت بدن و خوبی چشم و بینی
و دیگر کیفیات و شیونات محبوبان که نه در قیاس و تخمین عقل و دانش گنجد و نه
بمیزان اندازهٔ وهم و گمان سنجد و وصف خلت که عبارت از یار جانی و وجود
روحانیست که تعبیرش بیکجان و دو قالب کرده اند و این معنی شانی از شیونات خلت
انسانی است اما نسبت بحضرت حق جل و علا این مرتبه عظمی و عطیه کبری بجائی
رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند که این معنی بحث و کیفیت
عرفیست که تعبیر و عنوانش از ذات تعلق با قوالب الفاظ پاک و صاف برآمده
و وصف کلام که مبنی از تشریف همکلامی با علام است و وصف عبادت که
بظاهر مشعر از اظهار تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد و عظمت و جبروت معبود است
و حقیقت استهلاک هستی عبد در هستی حق است که نقش ما سوای معبود در نظر عابد
نماند بلکه پیش ظهور نور معبود و عابد هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از
حق [illegible] در صرف اعضا و جوارح و قلب و روح در امریکه مخلوق برای
آن شده حاصل نشد و بلکه اگر تعبیرش بفنای شاکر در بقای منعم نمایند اولی
انسب باشد بالجمله وصف خلافت که موصوف بآن هم داود بود چنانکه ملقب بخلیفه الله
گشتند و ملک و سلطنت که از اوصاف غالبه حضرت سلیمان است و حسن و جمال که
حضرت یوسف مثل بآن [illegible] شده از خلت [illegible] باتصاف آن ابرهیم خلیل الله گشتند
و کلام که لقب کلیم الله کاشف از موصوفیت موسی بانست و عبادت

و طاعت کی یونس باتصاف آن مشهور اند و شکر که آنرا نامزد نوح کرده اند
مجموعه این صفات و گلدسته این کمالات ذات معدن حسنات آن سرور
کائنات علیه الصلوات والتسلیمات ست خوش گفت آنکه گفت شعر

حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

بلکه اگر دیده بصیرت وا شود و نظر بغور رود معان رود حضرت ختم المرسلین
علیه الصلوة والسلام شریک غالب در جمله اوصاف کمال برآمده علم
قصب السبق ربانی در میدان برافراشته قدم اعجاز توام برا از سائر انبیا
فراتر گذشته اند منجمله آنچه آدم و داود اگر ملقب به خلیفة الله ساختند نوبت محمد
رسول الله پنجگانه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس به درگاه سلیمان حاضر
نمود حق جل و علا بخطاب سرور انبیا در مقدمه حضرت زینب زوجناکها
فرمود دختران مصر مشاهده جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب
در آئینه کمال مطلق صورت من رآنی فقد رأی الحق دیدند ابراهیم اگر لباس
خلت پوشید محمد قبای محبوبیت در برکشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور
شنید خیر البشر حق را بر عرش از نزدیک به دیدن سر دید مشتهر بعبادت اگر
یونس بن متی ست فاذا فرغت فانصب منشور مصطفی است نوح بشکر اگر مشهور
است در صبر و شکر سرور مشکور المختصر جمالی و کمالی که بانبیا دادند همان
بهتر از آن بسرور انبیا دادند چنانچه صفات مذکوره که فرادی فرادی
در ذوات حضرات انبیا از تک ظهور گرفتند اجتماع و ازدواج آنها در یکذات

پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم جلوهٔ دیگر و کمالی آخر پدید آمد و لیکن
چون اشتراک دیگران عائق از تفرد و امتیاز کلی و اختصاص کلی است آن حضرت
خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را مخصوص و ممتاز بدیگر اوصاف و کمالات
ساختند تا شان فضیلت بی پرده بر منصهٔ ظهور جلوه گر شد و نقش شرف شان
خفا و اختفا بر نگین شهود نشیند لهذا اضافه می شود و قد زاد الله کمالات
اُخر من انواع الولایات والمحبوبیة المطلقة والاصطفاء
المطلق والرؤیة والقرب الاتم والشفاعة
العظمی والجهاد مع اعداء الله الی غیر ذلک من الکمالات
کالعلم الوسیع والعرفان الاتم والقضاء والفتیا
والاجتهاد والاحتساب والقراءة وغیرها
و تحقیق زیاده کرده شد برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کمالات دیگر از اقسام
ولایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلق و دیدار حق و قرب تام
و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و غیر ازین کمالات کمالات دیگر هم افزوده
شد همچو علم وسیع و عرفان اتم و قضا و فتوی و اجتهاد و احتساب و قراءة قرآن
و غیر آن باید دانست که ولایت عبارت است از تصرف ... و تقلیب قلوب و قرب و ...
رب المشرقین و رب المغربین و این تصرف عام و قرب تام مستتبع با انواع کثیره
منقسم باقسام عدیده است که بیان تفصیل آن ... و درین صحیفه گنجایش نمی
شود اینجا است که الولایة افضل من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی ...

که عبارت از معامله راز و نیاز با خدا و قرب تمام با مولی است فضل از جهت نبوت است
که مراد از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی است و محبوبیت مطلقه تعبیر از آن است
که جمله اقوال و افعال و اعمال و احوال در ظاهر و باطن محبوب و مرغوب حق باشد
و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا بلکه خود وی سرتاسر مقصود و مطلوب حضرت
مطلق گردد و اصطفای مطلق که بظاهر تفسیر محبوبیت مطلقه است در واقع مبنا بر همه
بینه و برهان است که چه محبوبیت ملازم مقبولیت است پس مقبول مطلق البته محبوب
مطلق باشد فلهذا تقدیم محبوبیت بر اصطفا اختیار افتاده تا ترتیب وضعی میانه
دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم و تاخر فیما بینهما هیچگونه
از دست نرود و قربیت که عبارت از دیدار حق است تحقیق همین است که در شب
معراج بدیده سر دست داده و قرب اتم که کریمه فَتَدَلّٰی فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ
اَوْ اَدْنٰی تفسیر آن است هرچند حسب متعارف زیاده بر اتصال دو قبضه کمان که باهم
پیوسته باشند و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی هم آغوش با دیگری
گردد قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمه آن آیه وافی هدایه سُبْحَانَ
الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی
الْمَسْجِدِ الْاَقْصٰی باشد نسبت بذات منیعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آن است
مقامی است که پای عقل و شعور تا آنجا نتواند رسید و شاید این مرتبه هزار
ملاطفت و ملاقات در آغوش نباید کشید بجایی که مثل روح الامین بقرب و منزلتی
که دارد مضمون این شعر شعر اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

زبان گشاید طایر فهم و اوهام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یارا که آنجا پر بر دارند
گشاید و شفاعت عظمی که مقدمهٔ آن نجات از تجلی و خانی که جمله انبیای کرام در
ضغطه بجز استظلال بحمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمهٔ آن استخلاص ساحت
عصات موحدین از نار جهنم است که رضای شفیع المذنبین بمنطوق و لسوف یعطیک
ربک فترضی بدون آن نگفته اند خود ظاهر است همگنان بر جهاد با دشمنان خدا
اختصاصی است که احدی از انبیا غیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام بنفس نفیس خود
بآن مامور نشد و این کمالی است که مشعر از منتهای شجاعت است که کلام معجز
نظام انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بجذافیره بران گواه است و علم وسیع که
فحوای علمت علم الاولین والآخرین گلی ازین گلستان است و نداء فاوحی الی
عبده ما اوحی شمیمی ازین بوستان خارج از نطاق ناطقهٔ انسان و حال عرفان
اتم از تقدمه قرب اتم ظاهر چه هر قدر که معارفت بیشتر معرفت زیاده تر و چون
قرب اتم بجایی رسید که کنه آنرا دیدهٔ عقل دوربین نتوان دید پس عرفان
اتم هم بمرتبهٔ فائز که هوش و حواس از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت
از رفع قضایا و قطع تنازع میانه بندگان خداست از لوازم خلق کریم و لطف
عمیم آن صلح کل هادی سبل پیدا و هویدا که متخاصمین هنگام فیصل دعوی حق
و باطل بجز صورت رضا در مرآت دلها ندیدند و غیر از آمنا و صدقنا
مقال را در عرصهٔ بیان نکشیدند و قانون فتوی از اعلان رشد
احادیث و سیر نضارت بخش ابصار ناظر است و دستور العمل [illegible]

استظلال سایه گرفتن ۱۲ ص

عصات جمع عاصی ۱۲ ص

بجذافیره بتمامه ان ۱۲

برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد و هدایت انبیا و که وحی باطنی عبارت از آن است
بعد انتظار وحی بضرورت قوت حادثه عمل بارای بمضا مضیای مستقیم بران و
قاعده کلیه برای جزئیات اجتهاد و جمله مجتهدان و محتسبان که معامله محاسبه اعمال بندگان
و جزا و سزا مبتنی بر آنست ابواب حدود و قصاص و جنایات و تعزیرات
مبادی بان و کمال قرائت که مشتمل صورت تجوید و وجوه اختلاف کلمات و
حروف قرآنست به تفصیل قراء سبعه و غیر آن مستغنی از بیان آنها غیر این
کمالات کمالاتی دیگر که در ذات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند پس منجمله
آنچه متعلق به جسم شریف است اینست که از پس پشت همچو پیش رو و در شب
تاریک مانند روز روشن میدیدند و این تسویه دلیلی است روشن بر آنکه
بدن لطیف و عنصر نظیف گویا روح مجسم بوده که کارفرمائی قضا از شیره
ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق بر روی آن گشاده
و قوت ابصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینه منوره کعبه معظمه را بچشم
خود دیده سمت قبله راست فرموده بودند و بازوی ستاره عقد ثریا بی شایبه
تکلف بدیده ظاهر شمار میفرمودند درین مقام تماشا کردنی است که نگاه
معجز اشتباه در حقیقت و درین حق بینی بوده که هر جا که میرسید کار خود میکرد و
و کمال سماعت بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه
بطرف آسمان نگاه فرموده ارشاد کردند که اینک صدای افتتاح بابی از ابواب
آسمانی که پیشتر ازین هیچ مفتوح نگشته بگوش من رسید و از آن باب منفتح

ملائک برای متابعت سورهٔ انعام رخصت نزول از آسمان بسوی زمین شنیده
ازین حدیث قوت شنوائی و بینائی هر دو یافتنی ست که هر قدر که بآن حضرت
علیه الصلوة والتحیه غایت شد نصیب کری نگشت و کمالاتی که مخلوط بلعاب
دهن بوده خود مشهور است چنانچه شفای در چشم سید صفدر روز خیبر از
تطلیه بزاق شریف دست داده و رفع تشنگی امام ثانی از ائمه اثنا عشر از
برکت لیسیدن لسان عجاز بیان اتفاق افتاده که تمام روز از سیرابی رو
آب ندیدند و روز عاشورا در واقعهٔ کربلا اطفال اهلبیت عظام همین معجزه را
در سلک تجربه علی الدوام میکشیدند و حلاوت آب دهن که شایان غسل
و لب حضرت را در گلوی قند مگر گره بسته چنان بود که یکقطره از آن آب
شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن جمال و براقت
و لمعان نور کمال چگویم که غالب ضیای ماه تمام افتاده چنانچه روایت
براء بن عازب بران گواه است که در شب ماه آن حضرت علیه الصلوة والسلام
حلهٔ سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آن حضرت و نظری بجانب ماه میکردم
بتحقیق که لمعان نور آنحضرت غالب روشنی ماه بوده ازینجاست که گفته شعر
بود قدرین جمال و خوبی بر طور اگر همی * ارنی بگوید آنکس که نگفت لن ترانی
و حال لطافت و نظافت کف عطر بیزی و عنبر فشانی شمیم بدن از حدیث انس
بن مالک حالی ارباب حضرت و اصحاب بصیرت است که ...
[illegible]

وآله وسلم ولا شممت مسکا ولا عنبرا اطیب من رائحة النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوة والسلام زیاده
تر از دیبا و حریر بوده و شمیم خلد نسیم بدن مبارک
باب تفضیل بر روی مشک و عنبر گشوده و ازینجاست
که از هر کوچه و کو که میگذشتند بکلی تمام معنبر و معطر میگشت حتی که بهمین علامت
نشان پس ماندگان تا حضور آنحضرت صلی الله علیه وآله میرسیدند و علی هذا
القیاس دیگر کمالات بدنی که بیانش ببسط در کلام خواهد آمد و ورای این
کمالات پس کمال شق قمر خود اظهر من الشمس است که از عرب تا هند آشکار است تا
چندانکه راجه سراندیپ کاربند تصدیق این سانحه غریبه از برهمنان شد
شده مشرف باسلام گردیده و راجه بهوج حاکم دکن وقت شب خودش این معجزه
را بچشم سر دید و کمال سیر معراج و سواری براق و گذشتن از سدرة المنتهی
رسیدن تا قاب قوسین او ادنی بمنطوق سوره اسری عیان است و
عیان را چه بیان و کمال اول برآوردن سر از قبر و در حشر حصول افاقه
از بیهوشی از همه پیشتر و سواری براق و بودن هفتاد هزار ملائک در جلو بجانب
راست عرش بر کرسی نشستن و بمقام محمود مشرف گشتن و لوای الحمد در دست
داشتن حضرت آدم را با ذریت در ظل آن لوا گذاشتن و اولین کسی که از پل صراط
گذشتن و سابق بر همه در بهشت گشودن و بمرتبه وسیله که فوق آن هیچ
[illegible]

همه مخصوص بسرور انبیا علیه الصلوة والثناست مجملا استیفای کمالاتی که از
دائره تخمین و تجویز بیرون است و احصای صفاتی که از دوره تحریر و تقریر
افزون است کار قلم زبان و زبان قلم نیست پس همان بهتر که قلم اختصار در
فضای ناپیدا کنار بر افراخته دهان بیان را به مضمون این مشهور ربط اللسان
باید ساخت یعنی ع بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر * مقرر هم بشنو که اتصاف
ذات سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم بجمله کمالات مسلم لیکن کمال شهادت
که بفحوای خبر صدق اثر وددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احیی ثم
اقتل ثم احیی ثم اقتل باین قدر اهتمام از روی حصول آن بسر آن
میداشتند بمعرض التوا ماند زیرا که استدراک همین سخن است که بقلم عربیت رقم شده
لكن بقي له كمال لم يحصل له بنفسه وهي الشهادة
لیکن باقی ماند آن حضرت را کمالی که حاصل نگشت آنجناب را بذات خود و آن شهادت است
و چون عدم حصول چنین کمال محبوب و مرغوب بنفس النفیس بی چیزی نباشد سخن
در کشف این از سر و دو والسر في عدم حصولها له بنفسه صلى
الله عليه وسلم انه لو استشهد في الحرب ادى ذلك
الى كسر شوكة الاسلام واختلال اللب
و سر در عدم حصول شهادت بنفس النفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله اینست که اگر شهادت
میافتند در معرکه جنگ میبایستد آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام و اختلال
دین متین میکشید که در غزوه احد از شل شدن شیطان به شال جبال این سخن را

میگوید که جبال هم آمده ۱۲

تفوه سخن گفتن ۱۲

سراقه و تفوّهوا و بخبر کذب اشرالا انّ محمداً قد قُتل چها چها از حیص و بیص که در لشکر اسلام
بیفتاد و کدام کدام تفرق و انتشار که در جنود نصرت و فود ورود داد و هرگاه چنین مضمون
کذب مقرون دیدند که فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فتح و نصرت
منعکس بانهزام و هزیمت شود روداد مطابق واقع را معاذ الله قیاس باید
کرد که کار تا کجا رساند و حال شهادت دفعی و سرّی غیر ازین نیست که آشکار
نمیشود وَلَوِ اسْتُشْهِدَ عَلَانِيَةً وَسِرًّا كَمَا وَقَعَ لِبَعْضِ
خُلَفَائِهِ لَمْ يَسْتَتِرْ أَمْرُ شَهَادَتِهِ و اگر شهید شدی
ناگهان و پوشیده چنانکه واقع شد برای خلفای او و اشتهار می یافت امر شهادت
و ماجرای شهادت بعض خلفا که مراد ازان حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم
داشته اند بسبیل اختصار اینست که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در مدینه
طیبه توی مسجد نبوی اشتغال با امامت نماز فجر داشتند که ناگاه فیروز مجوسی که او را
ابولولو می گفتند و از مدتی در کمین بوده انتظار فرصت وقت میداشت در
عین مشغولی نماز قابو یافته از کارد دو سر دو سه ضربه به شکم آنحضرت زده
اولین رخنه در بنای اسلام انداخته روی خود را بدو دو چشم تیره و
سیاه ساخت پس آنحضرت زخمهای کاری خورده همانجا بصبر و تحمل نشستند
و خلعت استخلاف امامت نماز را در همان حالت بکردن عبدالرحمن بن عوف
بستند بعد از آنکه آنجناب را بخانه آوردند تبادیه وصایا و تکمیل شوری
پرداختند روز سوم که یکشنبه غره محرم الحرام سنه بست و چهارم

مصحح
بغتة

از تجربت بنو بوده شربت شهادت خورده بفردوس اعلی شتافتند اما قضیه
شهادت حضرت ذو النورین رضی الله عنه پس این سانحه در حقیقت مقدمه التحقیق واقع کربلا
و نموذج آن در وقوع مصیبت و بلاست که آنچه از جوش مصائب بر سر وقت
خلیفه عصر ریختند صبر و تحمل بر آن که محض بتائید حق دم‌ای کلمه گویان بوده حقی دمای باز داشتن از یکحرف گفتن ۱۲
خارج از طوق انسان است خلاصه بعد نماز جمعه هیژدهم ذیحجه چند کس از
شوربختان بلوائیان مصر از بام همسایه در منزل شریف رسیده در حین مشغولی
بتلاوت قرآن شربت شهادت با آب شمشیر در گلوی تشنه آن مظلوم ریختند
و پوست خودها بدامان دوزخ او ریختند چنانچه سرخی خون آنحضرت بنسخه شریفه
کریمه فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم که دم شهادت نوبت تلاوت بآن
و همان آیه آنوقت جاری بر زبان بوده گردید و هنوز با وجود انقراض
زمان و مرور دهور همان اثر خون دران مصحف که مشهور به مصحف امام مرور و دهور گذشتن زمانها ۱۲
است موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و این سانحه یعنی افتادن خون
حضرت عثمان بر آیه مذکوره و رنگین شدن آن آیتی است از آیات الهی که تفسیرش
محتاج شرح و بیان نیست مختصری از واقعه شهادت حضرت شیر خدا یعنی جناب علی
مرتضی علیه التحیه باید شناخت که از عادات شریف آنحضرت بوده
که در وقت یکی شب برای تادیه نماز تهجد از خلافت سرا بمسجد کوفه تشریف تادیه ادا کردن ۱۲
آورده مردم خوابیده را بصدای تکبیر متنبه میفرمودند تا بیدار شده بسر انجام
وضو و طهارت پردازند روزی بهمین عادت از در مسجد در آمده بود

از شقاوت شقی ابن ملجم ملعون یک ضربه شمشیر زهرآگین بر سر مبارک ایشان
زد هرچند زخم کاری نشده لیکن تاثیر زهر کار خود نموده و این ماجرا نوزدهم
رمضان سال چهلم از هجرت که زمان انقطاع خلافت نبوت بوده اتفاق
افتاده در روز سوم بست و یکم آن ماه هم جلیس شهدای علیین و هم سفر عظمای
خلد برین گشتند انا لله و انا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت بنفس انفس آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم منحصر و بهمین دو صورت بوده که در معرکه جنگ با کفار
بطریق اعلان و اشتهار خلعت شهادت بپوشیدند یا ناگهان و پوشیده
صورت استشهاد در آئینه خفا میدیدند بر تقدیر اول شان و شوکت اسلام
می شکست و انتظام دین و ملت درهم و برهم میگشت و بر تقدیر ثانی امر شهادت
بحد شهرت و اشتهار نمیرسید بلکه شاهد شهادت حله تمام و کمال نمی پوشید چنانکه
میفرمایند بل ولا تمت الشهادة لان تمام الشهادة ان یقتل
الرجل فی الغربة والکربة وان یعقر جواده ویلقی جثته مطروحة
ویقتل حوله جمع کثیر من اعزة اصحابه واقاربه وان ینهب
ماله وان تؤسر نسائه وایتامه کل ذلک فی ذات الله تعالی
بلکه شهادت باتمام نمیرسید زیرا که تمامی شهادت آنست که کشته شود مردی
در حالت غربت و کربت و پی کرده شود اسپ و مرکب او و انداخته شود
بدن او بزمین و کشته شود دیگر داگرد او جماعت کثیره از عزیزترین یاران
و قریبان او و غارت کرده شود مال او و اسیر شوند زنان او و دربند

یتیمان او و همه این صدمات محض برای خدا تعالی باشد و نکس فی سبیل الله الذین
جمله مصائب را بر خود گوارا سازد و چون حصول چنین شهادت که فائز بدرجهٔ تمام
و کمال باشد بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله بلا واسطه ممکن نبود

فاقتضت حکمة الله تعالی ان یلحق هذا الکمال
العظیم بسائر کمالاته بعد وفاته وانقضاء ایام
خلافته التی تنافی المغلوبیة والمظلومیة برجال
من اهل بیته بل باقرب اقاربه واعز اولاده
ومن یکون فی حکم ابنائه حتی یلحق
حالهم بحاله ویندرج کمالهم فی کماله

پس تقاضا کرد حکمت و کارسازی خدا تعالی که لاحق شود و منضم گردد این کمال
بزرگ که همواره محبوب و مرغوب بوده بسائر کمالات او بعد وفات او و
انقضای ایام خلافت نبوت او که منافی مغلوبیت و مظلومیت است بواسطت
مردان از اهل بیت او بلکه بواسطه نزدیکترین اقربای او و عزیزترین اولاد او و
که باشد در حکم پسران او تا حال ایشان ملحق و منضم بحال او شود و کمال ایشان
در ضمن کمال او مندرج گردد

فتوجهت عنایة الله تعالی
بعد انقضاء ایام الخلافة الی هذا الالحاق

پس متوجه شد عنایت خدا تعالی و اراده او بعد گذشتن ایام خلافت نبوت
این الحاق تا این کمال هم ملحق و منضم بسائر کمالات آن حضرت گردد و منتظم]

منتظر برای حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین
علیهما السلام مناب جدهما علیه افضل الصلوات و
التحیات فی جعلهما مرآتین لملاحظته وخدّین لجماله
پس نایب و قائم ساخت آن عنایت و ارادهٔ الهی حضرت امام حسن و امام
حسین علیهما السلام را مقام جد امجد ایشان وگردانید این هر دو قرة العینین را
دو آینه برای ملاحظهٔ کمال او و دو رخسار برای مشاهدهٔ جمال او تا صورت
کمال شهادت درین مرآت رسول نامرئی شود و صفای طینت حسنین عکس
شهادت رسول الثقلین گردد و چون شهادت در نفس الامر منحصر بود در دو
قسم از سریه و علانیه و هر یکی را از آنها لوازم و آثار مخصوص است کلام
در تقسیم و تفصیل آن میرود ولما کانت الشهادة علی قسمین شهادة
سریة وشهادة علانیة قسمت علیهما و هرگاه بود شهادت
بر دو قسم یکی شهادت سری و دیگر عیانی و اجتماع این قسمین متضادین در محل واحد
از محالات است قسمت کرده شد بر آن هر دو یعنی یکی را از سبطین طیبین شهادت
سریه داد که در جلباب خفا جمال شاهد حالش مستور و محجوب ماند و دیگری را
شربت شهادت علانیه چشانید تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز
از ارض تا سما آشکارا و هویدا باشد و از آنجا که غیب را بر شهادت و سر را
بر علانیه تقدم است بنابر تقدم طبعی بر وضعی است و نیز مثل اجمال که علی
هیچ تفصیل و تفصیل بعد از اجمال اوقع و ابلغ فرزند اکبر را مخصوص بتقسیم اول فرمود

جلباب بالکسر چادر ۱۲

و فرزند صغیر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدم و تاخر رتبی میانهٔ سبطین

از دست زوج و ظهور شهادت بعد مرتبهٔ غیب و وقوع تفصیل بعد اجمال صورت

پذیرد و اجمال همین تفصیل است که ارشاد شده فاختصّ السّبط الاکبر بالقسم الاوّل

پس مختص گشت فرزند اکبر با قسم اول یعنی شهادت سرّیه چنانچه شرح در لوح

و آثار آن میرود و لمّا کان امرها مستوراً لم یظهر لها ذکر فی

الوحی و ابهم امرها عند الوقوع ایضاً حتّی وقع علی

یدی زوجته و الزّوجیّة من علائق المحبّة دون العداوة

و کلّ ذلک لانّه مبنیّ علی السّرّ و الاخفاء و

لذلک لم یخبر به النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم

و لا امیر المؤمنین علیه التّحیّة و الثّناء و لا غیرهما

و هرگاه بود حال شهادت سرّیه پوشیده و پنهان از نظر مردمان ظاهر

نگشت ذکر آن در وحی و مشتبه ماند حالش نزد وقوع نیز تا آنکه واقع شد

بر دست زوجه او حال آنکه زوجیت از علاقهای محبت است نه عداوت و همه از

برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر ستر و خفاست و لهذا خبر نداده بود از آن

آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه امیر المؤمنین علی علیه السلام و نه غیر ایشان

یعنی هرگاه بنای این قسم شهادت بر ستر و خفا بود و از کتمان همین بود ناگزیر

فنا و لهذا وقوع آن از دست زوجه که از همه اقرب تخصیص گرفت تا بنا بر مراتب سترش اخفا

و استتار صورت بست و بنایش در وحی سماوی هم در خبر خفی شد و نیز و

در اشعار هذا سرّ نیز صغیر وارد گشت تا این قسم مکتوب قبل از وقوع در پرده حجاب
باشد بخلاف قسم ثانی که مبنای او بر شهرت و اعلان است چنانکه حالش بیان می‌شود

واختصّ السبط الاصغر بالقسم الثانی ولمّا کان مبنی
امره علی الشهرة والاعلان انزل اوّلاً فی الوحی علی
لسان جبرئیل وغیره من الملائکة ثمّ تعیین
المکان وتسمیته وتعیین الزمان وهو راس الستّین
ثمّ اشتهر امره واعلن ذکره علی لسان
امیر المؤمنین کرّم الله وجهه فی سفره الی صفّین

و اختصاص یافت فرزند صغیر بقسم دوم از شهادت و هرگاه بود مبنای امر آن بر
شهرت و اعلان نازل کرده شد اول در وحی بر زبان جبرئیل و غیر آن از ملائکه
بعد از آن بتعیین مکان و تسمیه آن که مشهور بکربلا است و تعیین زمان که شروع
سال شصت و یکم از هجرت بوده پس اشتهار یافت امر آن و ظاهر کرده شد ذکر
آن بر زبان جناب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در سفر او بطرف صفین که نام
موضعی در حدود عراق است و بیانش بیاید یعنی چون مبنای قسم ثانی که سرّ
کمال شهادت است بر اشتهار و اعلان و مشتمل ترتیب لوازم و آثار که مقتضی
کمال ظهور و اظهار باشد ضرور باید لهذا ذکرش قبل از وقوع واقعه در وحی
سماوی با تعیین مکان و زمان وارد گشت و نیز بیانش از زبان ولایت
ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از وقوع سانحه صورت بست الا آنکه

بعد از وقوع واقعه موجب اشتهار و اظهار باشد پس بیانش میسر و نشیم

كما وقعت واقعة الشهادة اشتهر امرها بانقلاب التربة دما وامطار الدم من السماء وهتف الهواتف بالمراثي ونوح الجن وبكائهم وطواف السباع حافظات بجثته ودخول الحيات في مناخر قاتليه الى غير ذلك من اسباب الشهرة

پس هرگاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آن بانقلاب خاک بخون باریدن خون از آسمان و نالیدن هاتفان بمرثیه ها و نوحه جن و گریه ایشان و گردیدن درندگان گرداگرد مبراتی محافظت بدن او و داخل شدن مارها در سوراخهای بینی قاتلان او و غیر آن از اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست که بعد وقوع سانحه هوش ربا و وقوع واقعه جانگزای شهادت حضرت سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا بیشتری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب اشتهار و باعث اظهار این واقعه غریبه و سانحه عجیبه گردد و از آن جمله انقلاب خاک بخون است حتی که سنگی از احجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن خون تازه در غایت سرخی بر نیامد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود که خمها و سبوها و دیگر ظروف مردمان پر از خون شد و اما گریستن هواتف برای و نوحه جن و نگاهی ایشان پس بر عرف حال که از حد غایت شهرت متجاوز است هیچ محلی از عقل و نقل نمی‌شنید محمولی نباید کرد و بلکه هر واز

بموافقت مراثی اظهار حزن و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکاء و رقت
بر مصیبت شدید ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق تعریف
و توصیف است و بس و نوحه بیان و بکای ایشان عبارت است از گریستن
بفریاد و فغان فقط و این نوحه ممنوع که معمول و مرسوم مبتدعان این زمان
که در کتب صحاح و روایات معتمده ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بر آن
ثابت و متحقق پس عبارت متن رساله شریفه را محمول بر معنی ساختن
مقصود را در پی ضلالت انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر
مراد مصنف علیه الرحمة فتاوی مراثی و نوحه های منقوله از زبان جنیان
که بجای خود بیاید و آنچه گفتم شائبه از تعصب ندارد که مقصود ازین کلام هدایت
خاص و عام است نه ضلالت کافه انام اما محافظت درندگان برای ابدان شهیدان
و درآمدن اژدها در سوراخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران و سامعان
و بشارتی و تحذیری بدبختان است اما ورای اینهمه از اسباب شهرت و اعلان
با خاکستر شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن
زعفران و دم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن ورقها
هیچ شهادت آن و گریستن آسمان تا امتداد زمان و غیر از آن
از حوادث که در آن آینده مذکور شود و ظهور چنین وقایع
خون کن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان
برای آنست که مذکور می شود لیطمئن القلوب

والغائبون علی وقوعها بل بابقاء البکاء والحزن
المستمر وتذکر تلک الوقائع الهائلة فی امته الی یوم
القیمة فقد بلغت نهایة الشهرة فی الملاء الاعلی و
الاسفل والغیب والشهادة والجن والانس والناطق والصامت
تا مطلع شوند حاضران وغائبان بر وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی گذ
گریه وحزن مستمر و یاد داشتن این وقائع هولناک در امت او تا روز قیامت
فلهذا بتحقیق رسید آن وقائع بنهایت شهرت در عالم علوی وسفلی وعالم غیب
وشهادت وجن وانس وگویا وبی زبان که مراد از حیوانات وجمادات است
یعنی غایت اظهار واشتهار وظهور لوازم وآثار بعد از وقوع این واقعه
اطلاع حاضران وغائبانست که هر حاضر وغائب برین سانحه هوش ربا
مطلع شود وهر کس از دور ونزدیک وترک وتاجیک بر چنین واقعه غم فزا
خبردار گردد بلکه مقصود اصلی وغرض حقیقی ازینهمه باقی ماندن غم والم وماتم و
تذکر ویادگاری وقائع هایل اند ودوام سوانح غم فرسود درین امت تا
قیام قیامت ولهذا واقعه بغایت شهرت واشتهار در عالم علو
وسفلی رسیده ودر جمله ساکنان عالم غیب وشهادت وجن وانس وناطق و
صامت مشتهر گردیده وچون مقدمه شهادت ممهد شد آوان بیان
مقصود اصلی متعلق آن رسید چنانچه میفرماید اذا تمهدت المقدمة
فلنذکر ما یتعلق بهذا الباب مع الاشارة الی ما مهدنا من المقدمة

هرگاه تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم خبر را که متعلق باین بابت
باشارتی بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تمهید مقدمه هنگام
بیان مقصود است و بیانش موقوف بر تحریر ابنیت سبطین طیبین برای جناب
رسول الثقلین و تقریر ابنیت حسنین مطهرین برای ملاحظه جمال باکمال نبی الحجر
صلی الله علیه و آله و سلم است شروع در اثبات هر دو مقدمه میشود اما مقدمهٔ اولی
پس تفصیلش اینست فنقول اما کون السبطین ابنی رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فله وجهان پس میگوئیم اما بودن
سبطین یعنی حسن و حسین دو فرزند ارجمند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسران
آن دو وجه است یعنی ثبوت ابنیت حسنین علیهما السلام برای حضرت پیغمبر علیه
الصلوة و السلام پس آن هر دو وجه وجهیست الاول ان ابن البنت له
حکم الابن و لهذا یعد عیسی علیه السلام فی بنی اسرائیل
وجه اول آنکه پسر دختر یعنی نواسه برای او حکم پسر است و لهذا شمرده شد
عیسی علیه السلام در فرزندان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پسر مریم است و
حضرت مریم از اولاد یعقوب و لهذا عیسی از فرزندان یعقوب معدود و محسوب
پس ثابت شد که پسر دختر در حکم پسر است و الثانی النص فقد ثبت
بطرق متعددة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال هما ابنای
وجه دوم نص یعنی پسر خواندگی است پس بتحقیق ثابت شد بطرق متعدده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایشان یعنی حسن و حسین هر دو پسران اند

وازمؤیدات این حدیث است آنچه امام احمد بن حنبل در مسند خود بتخریج روایت فرموده بیانش

فروی احمد فی مسنده عن ابی اسحٰق السبیعی عن هانی بن هانی

عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال لما ولد الحسن جاء

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال ارونی ابنی ما سمیتموه

قلت سمیته حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسین قال ارونی

ابنی ما سمیتموه قلت حربا قال بل هو حسین فلما ولد الثالث

قال ارونی ابنی ما سمیتموه قلت حربا قال بل هو محسن ثم

قال انی سمیتهم باسماء ولد هارون شبر وشبیر ومشبر

واخرجه الطبرانی فی الکبیر والدارقطنی فی الافراد والحاکم

والبیهقی وابن عساکر کلهم عن علی رضی الله عنه واخرجه

البغوی والطبرانی عن سلمان رضی الله عنه مثله

وفی القاموس شبر کبقم وشبیر کقمیر و

مشبر کمحدث ابناء هارون علیه السلام

وروایت کرد امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحٰق سبیعی از هانی بن هانی

از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که هرگاه متولد شد امام حسن آمد رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بنمائید بمن فرزند مرا چه نام داشتید اورا گفتم

که نام داشته ام اورا حرب پس فرمود بلکه او حسن است پس چون متولد شد

امام حسین گفت بنمائید مرا پسر مرا چه نام داشتید اورا گفتم که حرب نام داشته ام

---

شبیر بکسر بای موحده غیر مشدده تصغیر بر وزن امیر چنانکه در اکمال وغیره است ۱۲

دارقطنی بفتح را و ضم قاف منسوب بدار قطن ... از ائمه حدیث ... وفات ... ۳۸۵

طبرانی بفتح طاء مهمله وباء موحده وراء مهمله منسوب بسوی طبریه که قصبه ایست از اردن ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی حافظ مشهور است ۱۲ کذا فی شرح الحصن الحصین

فرمود بلکه او حسین است پس هرگاه ولادت یافت پسر سوم فرمود بنمائید
بمن فرزند من چه نام داشتید او را گفتم که نامش حرب کرده ام فرمود بلکه او محسن است
پس فرمود بدرستی که نامیدیم این فرزندان را بنامهای پسران هارون که بزبان
عبرانی شبر و شبیر و مشبر است روایت کرد این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دار قطنی
در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر همه از علی مرتضی رضی الله عنه و روایت
کرد این حدیث را محیی السنه امام بغوی و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه
و در قاموس است شبر بر وزن بقم یعنی بفتح شین معجمه بای موحده مشدده مفتوحه
در آخر رای مهمله و شبیر بر وزن قمیر بفتح شین معجمه و کسر بای موحده مخففه ملحق
بیای مثناة تحتانی و رای مهمله در آخر و مشبر بر وزن محدث بضم میم و فتح
شین معجمه و بای موحده مشدده مکسوره و رای مهمله در آخر پسران هارون علیه السلام
اند پوشیده نماند که ازین روایات و مثال آنها مفهوم میشود که حضرت حسنین در
حضور حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام صحیح و سالم پیدا شده مشرف بتشریف تسمیه از
زبان نبوت ترجمان گشتند و نیز باید دانست که جناب امیر المومنین کرم الله وجهه موافق
عرف و عادت عرب که پسران خود را مسمی بنام اکابر مشهوره در قومیات
معلومه میکردند فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده مسمی فرموده
بودند و هرگاه تبدیل اسامی سه گانه از ارشاد رسالت پناه بظهور آمد دریافت
شد که [illegible] فرزندان بنام رسومات جاهلیت نباید گذاشت و لهذا
حضرت ایشان کرم الله وجهه بعد از آن پسران خود را بنامهای گرامی

زمان فترت وایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه باسامی صحابهٔ کبار وخلفا
نامدار مسمی نمودند چنانچه ابوبکر وعمر وعثمان وغیره اسمای فرزندان
جناب ولایت مآب باتفاق علما ثابت ودرکتب معتمده مروی ست
پس قیاس تسمیه بنام خلفای کبار بر نام حرب قیاس بمقابله نص ست اما
مقدمه ثانیه پس بیانش اینست وَاَمَّا کَوْنُهُمَا مِرْآتَیْنِ
لِمُلَاحَظَتِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَمِنْ وَجْهَیْنِ
واما بودن حسنین دو آیینه برای ملاحظه جمال باکمال آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس بدو وجه ست اَلْاَوَّلُ مِنْ جِهَةِ السِّیَادَةِ الْمُطْلَقَةِ
اول از جهت سیادت مطلقه ست یعنی بجهت سیادت مطلقه که عبارت
از سرداری بی قید ست جناب حسنین آینه جمال سید المرسلین اند ودلیل
وسندش اینست که مذکور می شود فَقَدْ اَخْرَجَ النَّسَائِیُّ
وَالرُّوْیَانِیُّ وَالضِّیَاءُ عَنْ حُذَیْفَةَ وَاَبُوْ یَعْلٰی عَنْ
اَبِیْ سَعِیْدٍ وَابْنُ مَاجَةَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ وَابْنُ عَدِیٍّ
عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ وَاَبُوْ نُعَیْمٍ عَنْ عَلِیٍّ وَالطَّبْرَانِیُّ
فِی الْکَبِیْرِ عَنْ عُمَرَ وَجَابِرٍ وَالْبَرَاءِ وَاُسَامَةَ
بْنِ زَیْدٍ وَمَالِكِ بْنِ الْحُوَیْرِثِ وَالدَّیْلَمِیُّ عَنْ اَنَسٍ
وَابْنُ عَسَاکِرَ عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عُمَرَ وَاَبِیْ
وَاَبِیْ رِمْثَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ

وَنَیز قَالَ اَلحَسَنُ وَالحُسَینُ سَیِّدَا شَبَابِ اَهلِ الجَنَّةِ وَزَادَ ابنُ مَاجَةَ وَغَیرُهُ وَاَبُوهُمَا خَیرٌ مِنهُمَا وَعِندَ الطَّبَرَانِیِّ وَاَبُوهُمَا اَفضَلُ مِنهُمَا وَزَادَ الحَاکِمُ وَابنُ حِبَّانَ وَغَیرُهُمَا اِلَّا ابنَیِ الخَالَةِ عِیسَی بنِ مَریَمَ وَیَحیَی بنِ زَکَرِیَّا

یعنی تحقیق برآورده یعنی روایت کرد نسائی و رویانی و ضیائی مقدسی از حذیفه و ابو یعلی از ابی سعید و ابن ماجه از ابن عمر و ابن عدی از ابن مسعود و ابو نعیم از علی کرم الله وجهه طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و برا بن عازب و اسامه بن زید و مالک بن حویرث و دیلمی از انس و ابن عساکر از عائشه و ابن عمر و ابن عباس و ابی رمثه رضی الله عنهم که بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حسن و حسین هر دو سردار نوجوانان بهشت اند و زیاده کرد ابن ماجه و غیر او و پدر ایشان بهتر از ایشان است و نزد طبرانی و پدر ایشان فاضلتر از ایشان است و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر هر دو پسر خاله عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا مجملا حدیث مذکور که ثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین علیهما السلام است هر گاه که بچند طرق مشهوره مروی از اجلهٔ صحابه است بحد تواتر معنوی رسیده و صدرشان و حیثیت و فضیلت حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه از جناب حسنین علیهما که مستفاد از حدیث ابن ماجه طبرانی و غیر ایشان است مشعر کمال بالادستی ایمان بعلی است نور فوق نور تصور باید کرد و استثنائیکه در زیادت حاکم

وابن حبان وغیر ایشان مذکورست محصول بر تقدیر آنست که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم نیز چنین استثنا در باب تفضیل خود فرموده است پس این استثنا
برای مطابقت مرآت با مرئی ضرورست و بعد از آنکه رفع استثنا
از مرئی مرویست از مرآت هم رفع آن لابدیست تا مرآت مطابق مرئی
باشد وتطابق میانه مرآت و مرئی از دست نرود واز فروع تطابق
واتحاد مرآت با مرئی ست که ارشاد میشود وَمِنْ مُتَفَرِّعَاتِ هٰذِهِ
الْمِرْآتِیَّةِ کَوْنُ مَحَبَّتِهِمَا مَحَبَّتَهُ وَبُغْضِهِمَا بُغْضَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا وَقَعَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ عَسَاكِرَ وَغَيْرِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَنْ
أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي
واز جمله متفرعات این مرآتیت ست بودن محبت و دوستی حسنین علیهما
محبت و دوستی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبغض وعداوت ایشان
وعداوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه واقع شده در روایت ابن
عساکر وغیر او از ابن عباس رضی الله عنه کسیکه دوست دارد ایشان
یعنی حسن وحسین را پس بتحقیق دوست دارد مرا وکسیکه دشمن دارد
ایشان را پس بتحقیق دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین عین محبت با رسول
ودشمنی ایشان دشمنی با رسول ست وچون دوستی ودشمنی با رسول دوستی و
دشمنی با خداست پس دوستی حضرت حسنین دوستی خدا ودشمنی ایشان دشمنی
خدا ثابت شد پس اتحادیست که فوق آن متصور نیست این بود بیان جمله اول

و نیز بجهت سیادت مطلقه بوده اما وجه ثانی قرابتیست که مبنی بر اتحاد صورت
از ابا یشان است والثانی من جهة مشابهة الصورة فانهما كانا
كالنصفين له صلى الله عليه وآله وسلم في الظاهر
ايضا و دوم ازجهت مشابهت صورت زیرا که ایشان یعنی حضرت
حسنین بودند گویا دو نصف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ظاهر نیز
چنانکه در سیرت باطن مشابه بودند با حضرت رسالت بودند در صورت و ظاهر نیز
مشابهت و مماثلت بآن حضرت داشتند و سند این مشابهت است که میفرمایند
فقد اخرج البخاري عن انس قال لم يكن احد اشبه
بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم من الحسن بن علي
وقال في الحسين ايضا كان اشبههم برسول
الله صلى الله عليه وسلم پس بتحقیق روایت کرد بخاری از انس که
گفت نبود هیچکس مشابه‌ترین مردم با نبی صلی الله علیه وآله وسلم از حسن بن علی
و گفت در حق حسین نیز که بود مشابه‌ترین مردم با رسول خدا صلی الله علیه
وسلم یعنی حضرت امام حسن و همچنان جناب امام حسین علیهما السلام اشبه
الناس صورة با حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیه بودند و چون تشبیه در روایت
[illegible] در صورت و جمال و نیز اطلاق صیغه تفضیل بر هر واحد از حضرت
حسنین علیهما موهم اشکال بود و برای تفصیل جمال و حل اشکال تعرض بحدیث
دیگری میشود وقد وفي هذا الحديث مفصلا

الترمذي عن علي كرم الله وجهه وصححه قال
الحسن أشبه برسول الله صلى الله عليه وسلم
ما بين الصدر إلى الرأس والحسين أشبه بالنبي
صلى الله عليه وسلم فيما كان أسفل من ذلك و در روایت کرده و تصحیح

را مفضل ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرد آنرا گفت حسن مشابه‌تر بود
با رسول خدا صلی الله علیه وسلم از سینه تا سر و حسین مشابه‌تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در چیزیکه فروتر از صدر است یعنی به جهت فوقانی بدن حضرت امام حسن و به جهت تحتانی بدن حضرت
امام حسین مشابهت تام با رسول خدا علیه الصلوة والسلام و اشتمال حضرت حسنین باعتبار مجموعه
جسمین تصویر صورت حضرت رسالت و مرآت جمال رسول من الله الی الله
که گویا صورت جسمیه طینت محمدی و حصه‌شان در ماه خلقت هر دو ولد
نبوت جلوه ظهور یافته و بارقه شعاع خورشید رسالت بر قمر وجود این
هر دو سلاله دودمان نبالت و جلالت از ... تمام در سیرت ...
تافته و چون واسطه نبوت سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و ذریعه ظهور
صورت محمدی در سبطین حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنج تن که چهار
خمسه هر یکی کامل و مکمل برآمده و مابه الامتیاز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت
چیزی دیگر نماند و رنگی عجیب جلوه و تعجب از خلقت و تجلی داد و له ...
با این هیئت مجموعی فرض عین بر ارباب ایمان و موصل به درجه ...
قیامت با نبی آخر الزمان باشد و فذلکه این کلام و خلاصه این مرام ...

ارشاد می شود واخرج الترمذی ان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم اخذ الحسن والحسین فقال من احبنی واحب هذین و
اباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة وقال هذا حدیث منکر
یعنی بیرون آورد ترمذی بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت امام حسن و
امام حسین را پس فرمود کسیکه دوست دارد مرا و دوست دارد این هر دو
و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در درجه من روز قیامت و گفت ترمذی
که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند
که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات روایت کرده باشد و این از ارباب احادیث
مخفی نیست لیکن چون بروایت دیگر ثقات مانند ابن حبان و امام حنبل تقوی
و ثبوت و وثوق پیدا کرده این حدیث حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد
بان بکار رفت و اشارت بدین اجتماع و اتحاد است آنچه جناب مصنف علیه الرحمه
در رساله عزیز الاقتباس از صحیح مسلم نقل فرموده خرج النبی صلی الله علیه وآله
وسلم غداة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین
فادخله معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
[illegible] صبحی و بر آن حضرت گلیمی بود منقش که شکل کجاوه شتر از آن پیدا
بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس داخل کرد او را در آن گلیم پس
آمد حسین پس داخل کرد او را با او پس آمد فاطمه پس داخل کرد او را پس آمد

[illegible]

علی پس داخل کرد او را پس خواند آیه تطهیر که ترجمه‌اش اینست جز این نیست که میخواهد
خدای تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک سازد شما را پاکی تمام
پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر بشرحی و بسطی در کلام خواهد که این عجاله
متحمل آن نمیتواند شد اما آنچه معتقد این اقل الحروف است اینست که ذیل نفوس این
حضرات قادسه از لوث کبائر و صغائر عمدی و اخلاق ذمیمه باطنی بالکلیه پاک
و صاف است و نیز در رساله عزیز الاقتباس است اتانی ملک فسلم علی نزل
من السماء لم ینزل قبلها فبشرنی ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وان
فاطمة سیدة نساء اهل الجنة رواه ابن عساکر آمد پیش من فرشته پس سلام
کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش از این پس مژده
داد مرا بآنکه حسن و حسین سردار نوجوانان بهشت اند و بتحقیق فاطمه سردار
زنان بهشت است باید دانست که این حدیث مثبت سیادت مطلقه برای
حسنین بر مردان بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جنان بدون استثنا
ست و این صراحة آن بشارت است که بالا گذشت و نیز در آن رساله است
ان الحسن والحسین هما ریحانتای من الدنیا رواه الترمذی همانا حسن و حسین
دو گل باغ من از دنیا هستند یعنی گل مراد و ثمره فواد من از باغ دنیا
غیر از حسن و حسین دیگری نیست و نیز در آن رساله است هذان ابنای و ابنا
ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما رواه الترمذی این دو کس یعنی
حسن و حسین پسران من اند و دو پسر دختر من اند بار خدایا من [illegible]

دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و دوست دار کسی را که دوست
دارد ایشانرا و هرگاه دعای رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم مقرون باجابت
است در دوست داشتن خدا تعالی حضرت حسنین و دوستدار حسنین حق تعالی
ثبت و از لطائف این حدیث است که سند اثبات محبوبیت حسنین برای
حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة و محبوبیت حسنین و محب حسنین برای خدای
متعال هر دو واقع شد و نیز در ان رسالت است صدق الله و رسوله انما
اموالکم و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی
قطعت حدیثی و رفعتهما رواه احمد و الترمذی و ابن ماجة و ابو داود و النسائی
راست فرمود خدا و رسول او جزین نیست که اموال و اولاد شما سبب ازمایش
است نظر کردم بسوی این دو طفل یعنی حسن و حسین که میرفتند و میلغزیدند
پس صبر نکردم تا قطع کردم سخن خود را و برداشتم آن هر دو را یعنی روزی
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بخطبه خواندن بودند که حضرت امام
حسن و امام حسین علیهما السلام تشریف آوردند و پای مبارک اینها در رفتار
لغزش میکرد و چنانکه مبادا بزمین افتند و آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد
چون این حالت را آن حضرت در اثنای خطبه مشاهده فرمودند بفرط شفقت
[illegible] بی‌ضبط برآمده خطبه را گذاشته هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند ازین مقام
[illegible] رسالت قیاس کردنیست که چقدر اهتمام بشان حضرت
[illegible] داشتند و با اینهمه سوز قلب و ملاحظه شود که چها چها از مصائب و بلا نصیب

سند کرده شیخ [illegible] نسخه [illegible] [illegible] [illegible]

این جگرگوشه‌ها خاصه حضرت سید الشهدا و دیگر اهلبیت مصطفی در واقعه کربلا گذشت
وازین قسم احادیث کثیره که شطری ازان دران رساله نیز باقی است
درکتب صحاح مروی است که برای استقصای بیان انها دفترها باید لهذا طی
کشح ازین وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود و حالی ناظران باخبر باد
که مقصود جناب علامه علیه الرحمه از تالیف این رساله بیان سر شهادت
سبطین مکرمین یعنی حضرت حسنین علیهما التحیة والثنا است وآن موقوف بر تمهید مقدمه
و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این اثر یا اعلان
این سر دمساز بوده فراغتی حاصل شد شروع در بیان واقع میرود و
اول ذکر بعضی از اوصاف بطریق مشتی نمونه از خرواری میشود

وقال جعفر بن محمد عن ابيه قال حج الحسن خمس
عشرة حجة ماشيا وجنائبه تقاد بين يديه وخرج
من ماله لله مرتين وقاسم الله ماله ثلث مرات
حتى انه كان يعطي نعلا ويمسك نعلا ويعطي
خفا ويمسك خفا وروایت کرد امام جعفر بن محمد صادق
علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت حج کرد حسن پانزده حج و حال آنکه
اسپها کوتل کشیده می بردند پیش پیش او و جدا شد از مال خود برای
خدا دو بار و به تنصیف تقسیم کرد مال خود را برای خدا سه بار تا آنکه بود که
میبخشید یکتای پاپوش او نگاه میداشت یکتا پاپوش را و میبخشید

شروع در بیان شهادت حضرت امام حسن علیه التحیة والثنا

یکپا موزه را و نگاه میداشت یکپای دیگر را یعنی مجاهده با نفس و مجاهدت
آداب کعبه از اینجا هویداست که پانزده بار طی مسافت و قطع منازل از مدینه
تا مکه پیاده پا فرسوده با آنکه اسپهای کوتل پیش پیش او می کشیدند و غلام
و حشم در جلو او میدویدند و زهد و ترک دنیا ازین کار رسید که دو باره تمامی
مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره که تنصیف عطایای مال
فی سبیل الله در سلک تقسیم کشید حتی که کار عطایای یکپا النعل و موزه
و نگاهداشت یکپای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس
از عطای بالکلیه است و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که
روزی بر مسند امامت جلوه فرما و گرداگرد موالی و اهالی چون هاله گرد قمر
دور نما بودند که مردی از کفار آمد و پرسید که رئیس مجلس کیست و نام او
چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی که مرد خونخوار
و بغایت جبار بود و دیگر کلمات نا ملائم به شان اسد الله الغالب جاوید
بیهوده درائی را به نهایت رسانید حضار مجلس گرامی لسماع چنین هفوات
خرافت سمات از دست ضبط بر آمده خواستند که بتادیب آن بی ادب
پردازند که جناب سراپا تعظیم بمقتضای خلق عظیم متوجه حالش شده
ارشاد کردند که از طرز گفتار و اطوار پیداست که رنجی داری و مصیبتی
گرفتاری اگر گرسنه طعام لذیذ حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر ادا
بدوش است با دایش پردازم و اگر دشمنی در قفای تو باشد اعانتت

حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان لاو پر شکر ریز مقابله کلمات زهر آمیز
و خشونت انگیز خود گوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی
که قالع باب خیبر و برادر و وصی پیغمبر بود و بدولت اسلام رسید و یکی از
موالیان خاص فدائیان باختصاص گردید و ازین قسم نقل حکایات
بحدیست که استیعاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت سر به
موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن دران میرود ؁

**وَكَانَ وَفَاتُهُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ سَنَةَ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ عَلَى أَرْجَحِ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ أَوْ فِي آخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُورُ**

و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله عنه سال چهل و نهم از هجرت
بنا بر قوی ترین اقوال عشره ربیع الاول یا در آخر صفر و همین مشهور است
یعنی بتحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ بست و هشتم
و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

**وَسَبَبُ مَوْتِهِ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ سَمَّتْهُ بِإِغْوَاءِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ يَزِيدُ ضَمِنَ لَهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَفَعَلَتْ فَمَرِضَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعْدَةُ إِلَى يَزِيدَ تَسْأَلُهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ**

انا لم نكن نرضک للحسن افنرضاک
لانفسنا فصارت ممن خسر الدنیا والآخرة ذلک
هو الخسران المبین وسبب وفات او آن بود که زوجهٔ او
جعده دختر اشعث بن قیس زهر داد او را باغوای یزید بن معاویه و بود یزید
که وعده داده بود جعده را ابرار ارتکاب این کار بانیکه تزویج خواهد کرد او را
پس چون کرد آنچه یزید خواسته بود پس بیمار شد حضرت امام حسن تا چهل روز
پس وفات یافت پس فرستاد جعده شخصی را بطرف یزید و خواست وفای
آنچه وعده با او کرده بود پس گفت یزید ما راضی نبودیم به بودن تو پیش
حسن آیا پس چگونه راضی باشیم به بودن تو پیش خود پس گشت جعده از جملهٔ
کسانیکه زیانکار دنیا و آخرت است این زیانکاری همان زیانکاری ظاهر است
وكان مرضه الاسهال الكبدي لا ينقطع
الا ممتنعاً و بود بیماری آن حضرت اسهال کبدی و پاره پاره شدن
روده هایش هنگام اجابت و تنها پاره های جگر در روده ها بریده شده می آمد
چنانچه شخصی برای عیادت آنجناب علیه السلام رفت آن حضرت چون از بیت الخلا
برآمدند فرمودند که جگر من پاره پاره شد آن شخص گوید که من آن پاره ها را
ملاحظه کردم و دیدم که فی الواقع قطعات جگر بودند فلما
حضرته الوفاة جاء الحسين رضي الله عنه
فقال اي اخي من صاحبك قال تريد قتله قال

نعم قال لئن كان صاحبي الذي
أظن الله أشد له نقمة وإن لم يكنه فما أحب
أن تقتل بي بريئا ثم قال لقد سقيت السم
مرارا وما سقيت مرة أشد من هذه

و هرگاه حاضر شد او را وفات بیامد امام حسین علیه السلام پس پرسید که گفت ای
برادر من که با تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد و گفت میخواهی قتل او را
گفت آری گفت هرآینه اگر قاتل من همان است که من گمان میدارم پس خدا
سخت تر است برای او در انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی است برای
گرفتن انتقام کافی است و اگر نیست او در واقع که با و گمان نشسته و دوست
نمیدارم که بکشی بانتقام من بیگناهی را پس گفت که هرآینه بتحقیق نوشانیده شده
شدم زهر چند بار و نه نوشانیده شدم هیچ بار سخت تر ازین بار پوشیده
نماند که داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل امور چند است اول چون مناط
شهادت سر بر خفا و اشتباه بوده قاتل را هم بمعرض گمان و اخفا گذاشت
تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد و شعاع اظهار و ابراز به بینندگان
نیابد دوم اخذ قصاص از امور است که بحکم شرع عزم و احتیاط از او را
در قتل تمام است تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و یقین و تعیین قاتل رضا
آن جایز نیست سوم حلم الهی که حضرت از تحقیق و تصحیح قاتل دلیل بر کمال حلم و
علو است چه اگر تحقیق و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من

حاصل الحصول اینکه پس دست از انتقام کشیدن و پهلو از قصد قصاص در نوردیدن
کار همین حضرات است که شائبه از اغراض نفسانی در جبلت پاک طینتان روزگار نیست
باقی نگذاشته اند والا گذشتن نفس از انتقام با وجود قدرت کار نیست دشوار که
چه جای عوام از دست خواص هم سرانجام آن متعذر است و آنچه از شدت
نوشانیدن زهر درین باره نسبت بآن حضرت سابق ارشاد شد کنایه بآن است از حالات
وابای قرب وفات است چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند که امیر المؤمنین
علیه السلام را شش بار زهر داده اند پنج بار کارگر نیفتاد و بار ششم کارگر
افتاد و در حلیه ابو نعیم از عمیر بن اسحق مرویست که من و شخصی دیگر در مرض
موت حضرت امام حسن علیه السلام برای عیادت رفتیم فرمود که ای فلان
چیزی از من بپرس عرض کردم که درین حالت امری پرسیدن نخواهم
همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید که آن حضرت
بخانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه پرسیدنیست بپرس که باز
فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجاست پس فرمود که مرا چند بار
زهر داده اند و این بار کارگر افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد پس
راوی گوید که من روز دیگر بخدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم که حالت
احتضار است و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آن حضرت استفسار
از قاتل می فرماید الی آخر الروایه که آنجا گذشت و نیز روایت کرده اند که آن حضرت
علیه السلام خوابی دید که گویا میانه دو چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون

این خواب را پیش سعید بن المسیب بیان کرد گفت که زمان وفات جناب
امام حسن قریب رسیده آنحضرت هرگاه وقت رحلت قریب آمد بجناب امام
حسین وصیت فرمودند که من از عائشه خواسته ام که چون من بمیرم قبر
مرا در خانه خود جا دهد و عائشه با من وعده کرده است پس بعد وفات
من جنازه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلاة والسلام ببرید و از عائشه [illegible]
خواهید اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد امجد من دفن کنید و میدانم که مروان و
بنی امیه از این کار باز خواهند داشت پس با ایشان نزاع کردن نشاید و باید
که جنازه مرا در بقیع ببرند و همانجا دفن کنند و همچنان بوقوع آمد که هرگاه حضرت
امام حسن علیه السلام لبیک داعی حق گفت جناب امام حسین بخدمت عائشه
رفته مستدعی خواهش شد عائشه گفت که خوب است که حسن درینجا مدفون شود و
چون این خبر بمروان رسید در حجره قدم نهاد و ممانعت گذشته مدفون
کردن نداد پس جنازه آنحضرت اندر روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بجانب بقیع بردند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت مدفون
کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص که
امیر آن روز مدینه بود و باجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد [illegible]
درینجا همین قدر بس است که [illegible]
[illegible]
[illegible]

اشهر الا ایاما وقد ولد النصف من شعبان سنة ثلث
من الهجرة علی الصحیح وقیل فی رمضان و بود عمر شریف او چهل و پنجسال
و شش ماه مگر سه روزی کم از روزها و بتحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از
هجرت بروایت صحیح و گفته شد در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت
حضرت امام حسن علیه السلام و همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف است
ولادت آنحضرت نزد بعضی پانزدهم شعبان و نزد بعضی پانزدهم رمضان سال
سوم از هجرت است و وفات آنجناب بر قول مختار در ماه ربیع الاول نزد بعضی
غره و نزد بعضی پنجم ماه مذکور و مشهور بیست و هشتم ماه صفر سال چهل و نه
هجری است و سنین عمر شریف چهل و پنجسال و شش ماه چند روز کم بروایت صحیح
است پس اعتبار سنین حیات مقتضی ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم رمضان و تاریخ
وفات پنجم ربیع الاول می افتد تا چهل و پنجسال و شش ماه کسری کم بحساب است
آید و مؤید نیست آنچه گفته اند که عمر شریف آنحضرت چهل و پنجسال و چند ماه بوده هفت
سال در کنار رحمت حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیه پرورش یافتند و
سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار یعنی جناب شاه ولایت جا داشتند و هشت سال
و چند ماه دیگر فقط در کنف رحمت حضرت رب العزة زندگانی کردند

## هذا ما یتعلق بالشهادة السریة التی اختص بها السبط الاکبر

آنچه متعلق بود بشهادت سریه که
مختص بآن فرزند اکبر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس بیانش باید شنید

وَاَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السِّبْطُ الْاَصْغَرُ فَهِيَ
مِنْ اَكْبَرِ الْوَقَائِعِ الْمَشْهُودَةِ واما شهادت ظاهری که اختصاص یافت
بآن فرزند صغیر پس آن از بزرگترین وقائع مشهور است وسبب
شُهْرَتِهَا كَوْنُهَا جَهْرِيَّةً وَسَبَبُهَا اَنَّهُ لَمَّا تَمَلَّكَ يَزِيدُ
وَتَسَلَّطَ وَذٰلِكَ فِي رَجَبٍ سَنَةَ سِتِّينَ بِالْمَشْهُورِ كَتَبَ
اِلَى الْاَقَالِيمِ لِاَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ وَكَتَبَ اِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ
الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ اَنْ يَاْخُذَ الْبَيْعَةَ مِنَ الْحُسَيْنِ
رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعَتِهِ
لِاَنَّهُ كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا

وسبب شهرت آن آشکارا شدن آنست وسببش آنکه هرگاه مالک و پادشاه شد
یزید وتسلط یافت بر مملکت وآن در ماه رجب سال شصتم از هجرت بالمشهور
اتفاق افتاد نوشت نامه ها بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و
نوشت نامه بعامل خود بمدینه ولید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله
عنه پس باز ماند وانکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او
فاسق دائم الخمر ظالم باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد
ویزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه ها باقالیم وممالک
برای اخذ بیعت بعمال وحکام هر مقام نوشت چنانچه نامه
ولید بن عقبه حاکم مدینه بمضمون رسید که معاویه بنده از

از بندگان خدا بود وفات یافت ومن بجای او نشستم وبیعت انقیاد برای خود
نزد وی میخواهم باید که از حسین بن علی ودیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری
ودرنگ وتاخیر در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبه بمجرد ورود نامه حسین بن علی
وعبدالله بن زبیر را طلبید وگویند که چون نامه یزید بولید بن عقبه رسید
بمروان مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی وعبدالرحمن بن ابی بکر
وعبدالله بن عمر وعبدالله بن زبیر را طلب کن واز این هر چهار کس درخواست
بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر والا این هر چهار تن را گردن بزن تا باعث
عبرت شود دیگری از قبول بیعت تخلف نورزد ولید بمشورت مروان را
نگشت وگفت که من پسر فاطمه وپسر ابوبکر وپسر عمر وپسر زبیر را کشتن نمیتوانم
المختصر گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین را طلبید بجناب جماعه غلامان و
موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در سرای ولید گذاشته تنها پیش او
رفتند ولید براه تعظیم در آمده عرض مضمون نامه یزید نموده درخواست
بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت یزید نخواهم کرد
که او فاسق ومدام الخمر وظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت خود
باز نیامده دست از خبث طینت بر نداشته با ولید گفت که ای امیر حسین را
بی اخذ بیعت بگذار که بار دیگر بر وقدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت کند
واگر از بیعت باز ماند بکشتن او امر نما تا خلیفه از تو راضی شود ولید گفت که
ای مروان مرا بکشتن حسین میگویی اگر شرق وغرب عالم به من بخشند من

قصد خویش تسلیم مروان بعد ازین خاموش ماند و آنجناب از آنجا بر جناح سرعت
مراجعت بمکه ساخته بقصد روانگی اطراف مکه معظمه بر داشتند چنانچه ارشاد شده
وخرج الحسين الى مكة لاربع خلون من شعبان
فدخل مكة وأقام بها روان شد حسین بسوی مکه بتاریخ چهارم
شعبان پس داخل شد بمکه و اقامت گرفت دران و چون خبر خروج حضرت
امام حسین از مدینه منوره و وصول بمکه معظمه مشهور و آشکار گردید
مردم اطراف و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه باطاعت
و انقیاد آنجناب اتفاق کرده نامه ها علی سبیل التواتر والتعاقب متضمن بطلب ارسال
داشتند چنانچه بیانش میرود ولما وصل الخبر الى اهل الكوفة
اتفق منهم جمع كثير وكتبوا الى الحسين عليه السلام
يستدعونه اليهم ويبذلون له بالقيام بين يديه
بانفسهم واموالهم وبالغوا في ذلك وتتابعت
اليه كتبهم ورسلهم تترى من كل طائفة و
جماعة فبعث اليهم ابن عمه مسلم بن عقيل وحثهم على
نصرته وحمايته و هرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه شتافتند
جماعت کثیر و نوشتند نامه ها بخدمت امام حسین مضمون بطلب حضرت و
بذل جانها و مالهای خود را در خدمتگذاری بحضور آنجناب و مبالغه
در ... رسید بان حضرت ... صد ... نامه

نامه از هر گروه و جماعتی پی در پی روانه کرده و بطرف ایشان پسر عم خود مسلم بن عقیل را
به ترغیب و تاکید فرمود و آنها را امر به نصرت و حمایت او، با جمله کوفیان بالحاح
تمام نامه‌های متواتر و قاصدهای متکاثر در طلب حضرت امام حسین علیه السلام
فرستادند و در خصوص اصرار و استدعا زیاده ترکار بردند و گویند که نامه آخر
که بحضرت مقدسی از اهل کوفه رسید عبارتش این بود للحسین بن علی من
شیعته و شیعة ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک اما بعد فان الناس ینتظرونک
ولا رای لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله والسلام علیک و رحمة الله
و برکاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند و اطاعت و انقیاد و پیروی
سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا خود را زود به ما برسان
و ما را از شدت انتظار وا رهان چون استدعای کوفیان در باب طلب زیاده
از حد گذشت آنحضرت خواستند که از جانب عنان عزیمت بآن صوب فرمایند
عبدالله بن عباس و دیگر اجله اصحاب که در مکه معظمه بودند ممانعت نمودند
و گفتند که بفحوای الکوفی لا یوفی بی‌وفائی اهل کوفه ضرب المثل و مشهور عالم است
قول و فعل ایشان اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال و مقال قرار یافت
که آنحضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را از معتمدان خویش بآن طرف روانه
کنند چنانچه برادر عم زاد مسلم بن عقیل را به نیابت خود رخصت کوفه فرمودند
و کوفیان را به اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریص و
ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش هوش شنیدنی است

و بعهدی کیفیان بخشم نصاف و بدیت فلما وصل مسلم الکوفة
نزل فی دار المختار بن عبید وبایع الحسین علی
یدیه خلق کثیر اکثر من اثنی عشر الفا فاطلع
علی ذلک النعمان بن بشیر والی الکوفة
من جانب یزید وکان صحابیا فهدد
الناس علی ذلک لکن اکتفی بمجرد التهدید
ولم یتعرض لاحد پس هرگاه رسید مسلم بکوفه فرود شد
در خانه مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیاده
از دوازده هزار کس پس مطلع بر این حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه
از جانب یزید بوده و او صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار لیکن اکتفا
نمود بمجرد تهدید و متعرض نگشت برای هیچکس مجملا چون مسلم بن عقیل داخل کوفه
شده به خانه مختار بن عبید ثقفی رخت اقامت کشاد مردم کوفه بهجوم
آورده بیعت بر دست او نمودند تا آنکه نوبت از دوازده هزار در گذشته
کار به هیجده هزار و بروایتی به سی هزار و بروایتی به چهل هزار رسید نعمان بن
بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا وقوف یافته [illegible]
کار بند تهدید و تخویف شده با ایشان اعراض و تغافض متعرض حال احدی
مبایعین نگشت بلکه در باطن معاون [illegible] کار حضرت مسلم بوده و پنهانی [illegible]
مردم بر بیعت و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل نعمان [illegible]

نمایان شد بعضی از بد نهادان یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند و بسعایت
و شکایت نعمان پرداختند چنانچه میفرمایند فکتب مسلم
بن يزيد الحضرمي وعمارة بن الوليد بن
عقبة الى يزيد يخبرانه بقدوم مسلم وميل اهل الكوفة اليه
وتغافل النعمان بن بشير عنه پس نوشت مسلم بن یزید حضرمی
وعماره بن ولید بن عقبه بسوی یزید درحالیکه خبر داد ایشان هر دو او را
از آمدن مسلم و میل اهل کوفه بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر از وی یعنی مسلم بن
حضرمی وعماره بن ولید بن عقبه حال ورود مسلم بکوفه و رجوع مردم
بخدمت او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان بن بشیر او را خبردار
کردند فعزل يزيد النعمان وولى مكانه عبيد الله بن
زياد وكان واليا على البصرة فتوجه عبيد الله فتوجه
من البصرة الى الكوفة ودخلها ليلا من
جهة البادية في لباس اهل الحجاز واوهم
انه الحسين رضي الله عنه فاستقبله
الناس في ظلمة الليل وسلموا عليه مستبشرين
بقدومه وقالوا مرحبا بك يا ابن رسول الله قدمت
خير مقدم فلما دخل دار الامارة پس معزول کرد یزید
نعمان را و حاکم کرد اینجا بجای او عبید الله بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره

پس سامان سفر کرد عبیدالله از بصره بسوی کوفه و داخل شد در او قت شب
از طرف بیابان بلباس حجازیان و در وهم انداخت مردم را بانکه حسین است
پس استقبال کردند او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و رفتند پیش پیش
پیش او و گفتند مرحبا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن
پس خاموش ماند ابن زیاد تا آنکه داخل شد مکان حاکم نشین اجمالی قصه
که چون مردم کوفه بعد اختیار بیعت در انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل کوشیدند
داعی برطلب حضرت امام حسین علیه السلام کردیدند و آن حضرت نیز بعزم انعطاف
عنان از مکه بکوفه پرداخته و خبر آمد آمد او در اطراف و جوانب اشتهار یافته
گویند که یزید بدریافت این سانحه بکار خود حیران و مشوره طلب از ندیمان
گشت مشاوران بدمآل چنان اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق
از دست ما رفت بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست پس صواب دیدند
که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه معزول و شخصی دیگر بجای او منصوب شود که
که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او بکشد و بیخ فتنه و فساد را بالکلیه بر کند
آخر بعد رد و بعض قرار دادند که این کار غیر از دست عبیدالله بن زیاد
سرانجام نیابد یزید ابن زیاد را که حاکم بصره بود بامارت کوفه و عراق مقرر
کرده باو نوشت که زود از نزد خود را از بصره بکوفه رسانده مسلم بن
عقیل و متابعان و مبایعان او را بکشد و از حسین طلب بیعت نما
او قبول بیعت کرد بهتر و الا او را نیز بکشد چون نامه یزید بنام ابن زیاد

سپهدار خود را قائم مقام خود به بصره گذاشته با انصار و ملازم کوفه شد تا آنکه
لباس و سیرت سپاه خود را در آنجا گذاشته و از راه فریب خود را بلباس
حجازیان آراسته و عمامه سیاه بسته و بر شتری نشسته با معدودی چند از راه
که قافله حجاز می آید در تاریکی شب میانه نماز شام و عشا بکوفه در آمد و مردم
کوفه که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را
امام حسین پنداشتند و باستقبالش بیرون شتافتند و سلام کردند و مرحبا گفتند
و در پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت بر لب افکنده هیچ نمی گفت
تا آنکه داخل دار الاماره گشت و همه برای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او
خبردار نشوند و فتنه بلوا کرده آماده فتنه و فساد و در دفع او نکوشند

**فلما اصبح جمع الناس وقرأ عليهم منشور الامارة وهددهم وحذرهم عن مخالفة يزيد وفرق جماعة مسلم بقوة التدبير واختفى مسلم في دار هاني بن عروة**

پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند بر ایشان سند حکومت
خود را و تهدید و تحذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت یزید و متفرق گردانید جماعت
مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانه هانی بن عروه یعنی بجهت
تهدیدهای لسانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعه مبایعان حضرت مسلم متفرق
گردیدند و مسلم خود را در خانه هانی بن عروه سپرده و مختفی گشت فارسل

**عبيد الله محمد بن الاشعث مع قوم الى دارة فاتوا**

بهانئ بن عروة فحبسه وحبس جميع رؤساء الكوفة عنده في القصر وأتى الخبر مسلماً فنادى بشعاره فاجتمع معه أربعون ألفاً وأحاطوا حول القصر

پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانهٔ هانی بن عروه پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس شد جمیع رؤسای کوفه نزد خود در قصر و رسید این خبر به مسلم پس آواز داد خاصان رفیقان خود را پس جمع شدند همراه او چهل هزار مردم و احاطه کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد هانی بن عروه و دیگر رؤسای کوفه را در مکانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم دریافت این حال خاصان و رفیقان خود را جمع فرموده با جمعیت چهل هزار کس محاصره قصر

فأمر عبيد الله الاشراف من رؤساء الكوفة أن يكلموا أصحابهم ويردوهم عنه فكلموهم فتفرقوا وأمسى مسلم وحبس ما أتوه فلما اختلط الظلام ذهب أولئك أيضاً فبقي وحده

پس امر کرد ابن زیاد امیران را که از رئیسان کوفه بودند بنصیحت خویشان و قریبان خود را و باز دارند از یاری مسلم پس نصیحت نمایند امیران عشیرهای خود را پس متفرق گشتند همه ایشان از گرد مسلم و پس یعنی تمامی مردم همراه او متفرق گشتند و تنها

هزار یا پانصد باقی ماند پس هرگاه پیدا شد سیاهی شب رفتند ایشان همه و با
ماند مسلم تن تنها یعنی اول از چهل هزار یا پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن
چون شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند
و گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت
پانصد کس اقتدا با او کردند و چون سلام در داد یک کس را ندید در این قدر
فرصت همه بار رفتند و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر
ابن زیاد رسید دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از آن جمله قریب صد
کس باقی ماند حیران شد و چپ و راست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا
میروید از آن هم دوازده کس باقی ماند آنگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط
متواتر فرستادید و ما را طلبیدید و حواله با عدا نمودید چون یکدو قدم دیگر
رفت تن تنها مانده بود فتردد فی الطریق فاتی منزل امرأة
فاستسقاها فسقته و ادخلته فی دارها پس آمد و رفت میکرد
مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد و او پس آب نوشانید
آن زن مسلم را داخل کرد و او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را تنها
گذاشتند و همه پا گریختند مسلم در راه سرگشته تنها میگشت و از این طرف
با آن طرف میرفت و به خیال تشنگی بر مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه
نام داشت آمده طلب آب فرمود آن زن او را آب نوشانیده داخل خانه
خود نمود وکان ابنها مع محمد بن الاشعث

فَانْطَلَقَ فَاَخْبَرَ مُحَمَّداً وَاَخْبَرَ مُحَمَّدٌ عُبَيْدَ اللّٰهِ فَبَعَثَ
عُبَيْدُ اللّٰهِ عَمْرَو بْنَ حُرَيْثٍ صَاحِبَ شُرْطَتِهِ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْاَشْعَثِ
فَاَحَاطَا بِالدَّارِ پس پسر آن مولی یعنی غلام آزاد و محمد بن اشعث پس رفت
و خبر کرد محمد را و خبر کرد محمد عبید الله را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حریث
کوتوال شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هر دو خانه را
طوعه مسلم را آنجا خود جا داد و از اتفاقات قضا و قدر پسر طوعه که ...
بود مولای خود را از حال مسلم خبردار کرد و آن ناکس همانم پیش ابن زیاد
رفته سر کلاه این راز و نمود ابن زیاد و محمد دریافت این حال کوتوال شهر که
عمرو بن حریث نام داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتاری مسلم فرستاد
ایشان با جماعه کثیر رفته خانه طوعه که حضرت مسلم دران سکونت داشت
محاصره نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون ... اشعث
نهان نشستن در خانه گوارا نکرد فَخَرَجَ مُسْلِمٌ بِسَيْفِهِ فَقَاتَلَهُمْ
فَاَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْاَشْعَثِ بِالْاَمَانِ فَجَاءَ بِهِ اِلٰى عُبَيْدِ اللّٰهِ
فَضَرَبَ عُنُقَهُ وَاَلْقٰى جُثَّتَهُ اِلَى النَّاسِ وَقَتَلَ
هَانِئاً وَكَانَ ذٰلِكَ لِثَلٰثٍ خَلَوْنَ مِنْ
ذِى الْحِجَّةِ سَنَةَ سِتِّيْنَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَقَتَلَ عُبَيْدُ اللّٰهِ
مُحَمَّداً وَاِبْرَاهِيْمَ اِبْنَيْ مُسْلِمٍ اَيْضًا مَعَهُ پس آن مسلم
... الم جنگ میکرد با ایشان پیش آمد محمد بن اشعث با امان پس ...

آورد مسلم را بسوی ابن زیاد پس او گردن زد او را و انداخت تن او را
بطرف مردمان و بردار کشید هانی را و بود این واقعه سوم ذیحجه سال شصتم
از هجرت و گشت ابن زیاد محمد و ابراهیم هر دو پسر مسلم را با او و گویند که چون
کوتوال و ابن اشعث سرحلقه ارباب جدال با جماعت شصت کس خانه طوعه را
محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد و هنگامه محاربه گرم کرد
چند کس بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را به جهنم رسانید و چون
ابن اشعث دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست براه خداع پیش آمده
اظهار امان نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم
پسران آنحضرت را همراه گرفته پیش ابن زیاد بردند آن سعادت اشقیا قبل از
رسیدن مسلم نزد او دربانان را حکم داد که همین که مسلم داخل دروازه شود
گردنش بزنند و سرش از تن جدا سازند چنانچه رفیقان ابن زیاد از چپ و راست
شمشیرها کشیده در دم دروازه ایستاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت
گردنش زدند و سرش از تن جدا کرده پیش مردمان انداختند و گویند که
هنگامیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد میشد مشغول به تهلیل و تسبیح بود و کلمه ربنا افتح
بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین ملازمت می نمود که دفعة شربت
شهادت چشید و رخت اقامت از دار فنا بدار بقا کشید بعد از آن محمد و
ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را کشته بردار کشیدند و
سرهای آن مظلومان را بر نیزه کشیده در کوچه و بازار کوفه گردانیدند این سانحه

سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد و تمام شدن داستان جلا ابر صفحای حال
حضرت امام حسین علیه السلام و روانگی آنحضرت از مکه بطرف کوفه و رسیدن
بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا گوش فرا باید داشت و فی ذلک
الیوم خرج الحسین من مکة الی الکوفة وقیل کان
خروجه یوم الترویة و در آن روز یعنی سوم ذیحجه که روز شهادت
مسلم بوده روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی گفته که بود در روز
روز ترویه یعنی هشتم ذیحجه وکان سبب خروجه ان مسلم بن
عقیل کان قد کتب الیه بالقدوم و سبب
آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل باصرار تمام نوشته بود باو بالتماس قدوم او
مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده رؤسا و عظمای آنجا بر در او
بروش و حلقه اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده [illegible]
داخل دائره بیعت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب امام
از مکه بکوفه شدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت که اهل کوفه
بیعت نموده و همه تن باطاعت و انقیاد در [illegible]
همت گماشته اند لهذا آنجناب تصمیم عزم [illegible] از مکه بکوفه [illegible]
ولما تجهز بالخروج منعه ابن عباس وابن عمر وجابر
وابو سعید الخدری وابو واقد اللیثی [illegible]
وقال انی سمعت ابی یقول سمعت

## انه صلی الله علیه وآله وسلم یقول ان کبشاً تستحل به مکة فلا اکون انا ذلک الکبش

و هرگاه جناب امام حسین علیه السلام تهیه سامان سفر فرمود منع نمود او را ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابوسعید خدری و ابو واقد لیثی پس ارشاد نمود از برای ایشان گفت به درستی که من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود هر آینه گوسفندی باشد که به سبب آن حلال گردد پس نباشم من آن گوسفند پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت کوفه درست فرمود اجله اصحاب که در مکه معظمه حاضر بودند به مبالغت پیش آمدند چنانچه ابن عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که خانه خداست مرو و بر قول کوفیان اعتماد مکن نمیدانی که با پدر و برادرت چه کردند اگر تو با زنان و اهل عیال خود را همراه میبری من میترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان و کودکان تو اسیر بلا شوند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میان زنان و دختران بکشند چون عرض ابن عباس بمعرض قبول نیافت ابن عباس بسیار اندوهگین شد و گفت وا حبیباه و هاشمیاه گریست و نیز عبدالله بن عمر از نیت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بر قول و فعل اهل کوفه مغرور مشو و از مکه بیرون مرو و بالجمله جابر و ابوسعید خدری و ابو واقد لیثی و دیگر هر کس که حسین را اراده سفر کوفه دید منع کرد آخر کار چون مبالغه و اصرار ایشان از حد درگذشت حسین در جواب کشف راز فرمود و ارشاد کرد که

من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة والثنا شنیده است که گوسپندی در مکه
کشته شود که بسبب آن حلت کعبه گردد پس من نمیخواهم که من همان گوسفند
باشم یعنی شخصی را در مکه کشتند که خونش موجب بیحرمتی کعبه شود پس من دوست ندارم
که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبری و ترجمه صواعق
و دیگر کتب مذکور و مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث مذکور عبدالله
بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و این سفک دما باعث استحلال کعبه شد
و هر چند این کشت و خون بجور و ظلم واقع شد لیکن چون منجر بهتک حرمت
کعبه گردید جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بکمال حزم و احتیاط و مراعات
آداب کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب استحلال کعبه شود و درین مقام سخنی است
ظاهر الاشکال که با وجود اشعار و اخبار از واقعه شهادت که از سید الشهدا
بظهور آمد گو بطریق جزم و یقین نباشد اجله صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و
جابر و ابوسعید خدری و غیر ایشان چرا تقاعد از رفاقت و معیت حضرت
حسین فرموده فقط بر منع خروج از مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده اظهار
خیرخواهی نمودند و همراه نرفتند و جواب این عضال مبتنی بر تفصیل است
در کلام خواهد و نیز اندیشه شائبه تعصب نسبت ببعض از عامه در ربط و
تقریر است و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از شائبه تعصب افتاده لهذا
گنجایش تفصیل نمود و بالاجمال اینقدر گفته میشود که معلوم
همین سفر آنچه مقتضای قضا و قدر است از قوت بفعل خواهد آمد

سفک دما
بمعنی خون ریختن

ابن عباس که عظمت و جلالت شان شان باتفاق ثابت و متحقق ست باوصف
اظهار مظنون خاطر خود تقاعد از رفاقت کردند و با وجود تعلق مفارقت و
گریه های همراه نرفتند هر عذریکه برای ایشان قرار داده شود همان عذر را
جانب دیگران هم قبول باید کرد مختصر جناب امام حسین علیه السلام سوم ذیحجه
بروایت صحیح و نیز بعضی هشتم ذیحجه روز ترویه با معدودی از اهلبیت و شیعیان
و موالیان که بیانش شود از مکه روانه کوفه شدند و کسانی همراه ایشان

وثمانين نفسا من اهل بيته وشيعته ومواليه فسمع
في اثناء الطريق بقتل مسلم وتفرق جماعته فهم بالرجوع
فقال بنو عقيل والله لا نرجع حتى نصيب بثارنا او نقتل
فقال الحسين لا خير في الحيوة بعدكم

یعنی روانه شد حسین بجمعیت هشتاد و دو کس از اهلبیت و یاران و غلامان خود
پس شنید در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او پس قصد بازگشت کرد
پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم گشت تا آنکه بانتقام رسیم یا کشته شویم
پس گفت حسین که بهتری نیست در زندگی بعد شما یعنی چون آنحضرت با معدودی
از اهلبیت و یاران و غلامان از مکه بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر
شهادت مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصغا نموده
عزم مراجعت بمکه کرد که پسران عقیل قسمها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نمیکنیم
بلکه میرویم تا انتقام خود در قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خود با جان کشته میشویم

آنجناب بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف زندگی
بعد ازین نیست که شما همه هلاک شوید و من تن تنها بمانم و گویند که حضرت امام
حسین علیه السلام را در راه با جماعه جبه پوش فرزدق شاعر ملاقات کرد
و احوال کوفه پرسید فرزدق گوید که زبان من دران وقت مرضی داشت که
کلام کردن نمی توانستم لهذا باشاره گفتم که کوفه مرو و دیگر روان شو
گویند که چون فرزدق شاعر با حضرت حسین ملاقات کرد دست آنحضرت بوسید
آنجناب پرسیدند که ای ابا فراس از کجا می آئی گفت از کوفه فرمودند اهل کوفه
را چگونه گذاشتی گفت که دلهای مردمان با تو گذاشتم و شمشیرهای ایشان با
بنی امیه قضا و قدر از آسمان نازل است والله یفعل ما یشاء حضرت حسین در جواب
گفت که قضا را باز نتوان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت
شدند حضرت حسین متوجه عراق شد چنانکه مفید ما نیز فرموده فسار متوجها الی العراق
حتی اذا کان علی مرحلتین من الکوفة فلقیه الحر بن
یزید الریاحی ومعه الف فارس من اصحاب
ابن زیاد شاکی السلاح بعد ازان روانه
عراق شد تا رسید بجایی که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشت او را حر
بن یزید ریاحی و همراه او بود هزار سوار مسلح از همراهیان ابن زیاد فقال له
الحسین ان عبید الله بن زیاد قد ارسلنی الیک
امرنی ان لا افارقک حتی اقدم بک الیه

يمكنني الرجوع الى الكوفة ولا سبيل الى مفارقتك

پس گفت حر با حسین که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا
باینکه جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا از اینکار کراهت کننده ام
پس نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه و نه راه بسوی جدائی تو یعنی چون حر بن یزید
ریاحی در اثنای راه با جناب حسین در خورد گفت که مرا هر چند ابن زیاد با هزار
سوار مسلح برای گرفتاری تو فرستاده است لیکن دل من نمی خواهد آن نیست که ترا
گرفتار کرده پیش ابن زیاد رسانم و نیز هم نمی توانم که ترا گذاشته رجعت کوفه نمایم

فقال له الحسين اني لم اقدم هذا البلد حتى اتتني كتب اهله
وقدمت على رسلهم وانتم من اهل الكوفة فان دمتم
على بيعتكم دخلت مصركم والا انصرفت فقال له
الحر والله ما اعلم هذه الكتب ولا الرسل و
لا يمكنني الرجوع الى الكوفة فلا افارقك حتى
اقدم بك اليه وطال الكلام بينهما

یعنی پس گفت حسین علیه السلام که من نیامدم باین شهر تا رسید بمن نامه های اهل آن و
نامه ها رسید پیش من ایلچی های ایشان و شما از اهل کوفه هستید پس اگر ثابت و قائم باشید
بر بیعت خود در آیم بشهر شما و گرنه باز گردم پس گفت حر با امام حسین که بخدا نمی
دانم این نامه ها را و نه ایلچیان او نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس جدا نکنم ترا
تا آنکه ببرم ترا پیش ابن زیاد و دراز شد سخن میانه هر دو و بالجمله چون حر بن یزید

سبب آمد خود بخدمت حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند
که من از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفیان نامه ها و قاصد ها فرستاده و با صرار
و مبالغه تمام مرا طلبیدند و شما که آمده اید بخبر از اهل کوفه هستید اگر ثابت و به
قرار بر عهد بیعت خود باشید رخت عزیمت بشهر شما میکشم و الا مراجعت بوطن خود
می کنم حر ببیخبری خود از رقیم نامه ها و ترسیل قاصدها عرض نمود و گفت که اکنون
بازگشت من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست درین گیر و دار
حر بر واگذشت حضرت امام رضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جا
خواهند بروند من بکوفه می روم و پیش ابن زیاد عرض میدهم که حسین با من
ملاقی نشد و بطرفی دیگر رفت که درینحال نامه ابن زیاد بنام حر رسید
که در اسیر کردن حسین تقصیری نکنی و الا به بلای مبتلا کرده می که تحمل آن
نتوان کرد بعد از آن حر بحال خود ترسید که اگر سواران ابن زیاد که همراه هستند
عرض ماجرا نمایند خدا داند که از دست جور ابن زیاد بر سر وقت ما چه رود
مبالغه در بردن آنجناب نزد ابن زیاد بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول
انجامید و سلسله سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون
مرضی حر دریافت عنان عزیمت از کوفه برتافت و ساقی
و قدم کشان کشان آنجناب را بکربلا انداخت حالا این
تقدیر دید نیست فانحرف الحسین عن طریق الکوفة الی کربلا
ونزل بها فی الیوم الثانی من المحرم سنة ۶۱

ولما نزل سأل عن اسمها فقيل هذا موضع يقال له كربلاء فقال موضع كرب وبلاء فنزل القوم وحطوا الاثقال ونزل الحر وجيشه قبالة الحسين رضي الله عنه بأرض كربلاء

پس بازگشت حسین از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا و رسید در ان تاریخ
دوم محرم سال شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام آن مکان پس گفته شد
که این مکانی است که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای کرب و بلا است
پس فرود آمدند قوم و انداختند بار ها را و فرود آمد حر و لشکر او مقابل حسین
رضی الله عنه بزمین کربلا در ترجمه طبری و غیر آن نویسند که چون حسین بکربلا رسید حر بن
یزید ریاحی بطریق خیر خواهی عرضه داشت که اینک فوج دیگر فرستاده ابن زیاد
میرسد جناب را میگذارم که شبا شب کوچ کرده بجانب کربلا روند چنانچه
آنجناب پسندیده تمام شب قطع مسافت فرمود چون سپیده صبح دمید دید
که همچنان زمین کربلا وارد است و گویند که این معامله تا هفت شب اتفاق افتاده
که هر شب راه میرفت و باز دم صبح خود را بزمین کربلا می یافت تا آنکه کار
...ید که شتران را می زدند از جای خود حرکت نمیکردند پس چار
ناچار بمقتضای مشیت کردگار همانجا رخت اقامت گشود و طرح مقام انداخت
و همچون که میخ در زمین میزدند و هیزم از درخت میگرفتند خون از زمین و درخت
دل میکرد و بمشاهده این حال فرمود که ازینجا رفتن نمی توانم که جای معهود
شهید و مقتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است که چون حسین

کربلا رسید در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با جماعه ملائکه تشریف
آورده حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان
قصد تو کرده و در صدد کشتنت افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت
محروم اند و نزدیک است که خدایتعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را
برای تو آراسته اند و پدر و مادر تو منتظر نشسته پس آنحضرت علیه الصلوة و
التحیه دست بر سینه حسین نهاده فرمود اللهم اعط الحسین صبرا و اجرا حسین از خواب
بیدار شد و بر اهل بیت خود این خواب بر خواند جمله گریان شدند و کلمه
انا لله و انا الیه راجعون بر زبان راندند القصه چون خبر وصول حضرت امام
حسین علیه السلام بزمین کربلا در کوفه بگوش ابن زیاد رسید انچه از دل
جوشش بوقوع آمد آنرا باید شنید ثم کتب عبید الله کتابا الی
الحسین یطالبه الی بیعة یزید فلما ورد الکتاب علی
الحسین فقرءه و القاه و قال للرسول ما له عندی جواب
فرجع الرسول الی ابن زیاد فاشتد غضبه وجمع
وجهز العساکر و صیر مقدمها عمر بن سعد
و ولاه الری و اعمالها و کتب له فاستعفی
الی قتال الحسین فقال له ابن زیاد اما
ان تخرج و اما ان تبعث علینا کتابنا
تولیتک الری و اعمالها فقعد

# فی بیان فاختار ولایة الری

پس نوشت عبیدالله نامه به حسین ع برای طلب بیعت یزید پس برکاره رسید نامه
پیش حسین ع پس خواند آنرا و انداخت آنرا و گفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من
جواب پس بازگردید ایلچی بسوی ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم را
و سامان کرد لشکرها را و تجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد
که حاکم کرده بود ابن سعد را به ولایت ری و اضلاع آن و نوشته بود سند
برای او پس استعفا نمود ابن سعد از خروج خود برای جنگ حسین ع پس گفت با ابن سعد
ابن زیاد که یا خروج کنی برای جنگ حسین ع یا بازده بمن باز سند را که حکومت
ری و اضلاع آن بتو داده ام و بنشینی در خانه خود پس اختیار کرد ابن سعد ولایت
ری را مجملا چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد و تازه
غضب ابن زیاد در دهشتها آورده و سری بشتاب کشید و چه [illegible] سوخته
برخود پیچید و در بند محاربه با حسین ع افتاد و جمع مردم و سامان لشکر برای جنگ
نمود و ابن سعد را که عامل ری و اضلاع آن ساخته بود طلبید تا مقدمه [illegible]
لشکر ازین سال بکربلا روانه شود و جنگ با حسین ع نماید ابن سعد از
[illegible] کار استعفا نموده خود را کشید و فرصت که مقاتله و محاربه
حسین ع نزد و دلکه ابن زیاد باو نوشت که ای ابن سعد یا بر حسین ع خروج بکن و برای
جنگ او برو یا از حکومت ری دست بردار و نوشته سندیکه بتو داده ام آنرا برگردان
و در خانه خود بنشین پس ابن سعد بسیار [illegible] اختیار کرد و استرداد سند حکومت

و معزولی از آن گوارا نساخته بقبول حکم ابن زیاد بر دوخت وطلع الی قتال
الحسین بالعساکر فما زال ابن زیاد یجهز جیوشه الی
ان یجتمع عند عمر بن سعد اثنان وعشرون الفا
ما بین فارس وراجل فنزلوا شاطئ الفرات وحالوا
بین الماء وبین الحسین واصحابه وکان اکثر
الخارجین لقتاله قد کاتبوه وبایعوه و برآمد ابن سعد برای قتال
با لشکرها پس همیشه ابن زیاد بتجهیز لشکر و سامان فوج برای ابن سعد میکرد تا لشکر
مجتمع و فراهم شد نزد عمر بن سعد بیست و دو هزار کس از سوار و پیاده پس فرود آمدند
برکناره آب فرات و حائل شدند درمیان آب و حسین و اصحاب او و بودند اکثر
خروج کنندگان بجنگ او کسانیکه بتحقیق نامه ها نوشتند و بیعت با او نمودند
یعنی ابن سعد بطمع طعام دنیوی دین را بدنیا فروخته و ذخیره نکال و وبال [illegible]
اند و نخسته بمقابله حسین برآمده لشکرکشیها کرد و ابن زیاد بخسران نهاد پی
در پی فوجها برای کومک ابن سعد میفرستاد تا آنکه ابن سعد را جمعیت بیست و دو هزار
پیاده و سوار هفتم محرم درکربلا رسیده حائل میانه لشکر حسین و شط فرات
گردید و برکنار آب با لشکر فرو کشید و صرف آب را از لشکر حسین
عرصه بر تنگ آب تنگ ساخت چنانکه چهای یاران و عیالیان صغار و
اهلبیت ساقی کوثر شفیع روز محشر محتاج برای یکقطره آب و از تشنگی
و دل و سینه بریان و کباب گشتند درین حالت یزید بهوائی که از

حسین بن علی بود بخدمت امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان بود پیش
ابن سعد رفته استجازت آب کنم ارشاد شد که اختیار است چون یزید همدانی
نزد ابن سعد رفت با او در خورد و سبقت به سلام که شعار اسلام است نکرد
ابن سعد خطاب بایزید همدانی کرده گفت که ای برادر همدانی ترک
سلام چرا گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را نمی شناسم یزید همدانی
جواب داد که ای برادر اسلام تو که دعوی مسلمانی میکنی و خروج بر اهل بیت رسول
و اولاد بتول نموده کمر بقتل ایشان بسته و تشنه برای خون ایشان نشسته
و فرات دریایی است که سگ و خوک از آن آب می خورند و حسین بن علی
و برادران و فرزندان و زنان اهلبیت عفت و طهارت از تشنگی جان بلب
دارند و تو آب را از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را
می شناسم و مسلمان هستم ابن سعد گفت که ای یزید همدانی همه را است میگفتی
لیکن چه کنم که دل من راضی نمیشود بگذاشتن حکومت ری و ضلاع آن پس
یزید همدانی رجعت کرده حقیقت حال را بخدمت حسین ع عرض نمود و
اما این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی مرویست و خلاصه
آن است که شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه سؤال نمود گفت
که عراقیان از خون پشه میپرسند و فرزند رسول را کشتند و خون آنرا حلال
دانستند و من بگوش خود شنیده ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
حسنین هما ریحانتای من الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده جنگ شد

حسین بن علی علیهما السلام از مقام خود برآمده روبروی ایشان بایستاد
و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان
ببینید که من کدامم و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تأمل کرده
بگوئید که شما را ریختن خون من و هتک حرمت من درست است یا نیست
و من پسر دختر پیغمبر شما نیستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا حمزه
سید الشهدا عم من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق
من و برادر من سیدا شباب اهل الجنة نفرموده و دیگر از فضائل و مناقب
خود بیان فرموده حجت را بر اعدا تمام ساخت و نیز گویند که چون لشکر
ابن سعد آب را بر لشکر حسین بند نموده کار بر اهل بیت بسبب تشنگی تنگ شد
حسین بن علی با ابن سعد نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار
تا بمکه روم یا اجازت بده که رخت غربت بشهر دیگر کشم و آنجا باشم
یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد جواب داد که باش تا با ابن زیاد بنویسم چون
با ابن زیاد نامه نوشت او تهدیدی بر ابن سعد کرد که اگر حسین
دست به بیعت یزید بگذارد بهتر والا او را باید کشت چه من ترا برای آن
فرستاده ام نه برای صلح باید که مکالمه قتال با او کنی [illegible]
لشکر دیگری میرسد چون نامه ابن زیاد به ابن سعد رسید با اهل بیت
آن حضرت و لشکر را ابتدا درست کرد و گفت که ای حسین من صبر
کردم تو بیعت با یزید نکنی و من به خون تو مبتلا نشوم [illegible]

نیافت اکنون آماده بجنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب
فرات را پس پشت گرفته فرود آمد و خیمه گاه حسین ع ریگستان بود و آب هرگاه
که منع کردند چاهها کندند تا هفتاد دست کاویدند آب نیافتند و اهلبیت
نبوت و دیگر یاران و موالیان و دوابّ از تشنگی بیتاب شدند و از
خشکی کام احدی را طاقت گفتار نماند و باشاره سخن میگفتند و باهم
نماز میگذاردند چون بیطاقتی سرزنان و کودکان از حد در گذشت
حسین عباس بن علی را با تنی چند برای آوردن آب فرستاد و چون
نگذاشتند که آب بگیرد و عباس را مجروح کردند و همراهیان او را کشتند عباس
زخمها خورده بخدمت حسین رسید و بزبان حال گفت که بجز آب شمشیر آبی
نصیب ما نشد لیکن بعضی روایت کرده اند که حسین ع در صحرا
ایستاده بود شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شد و دید که آنجناب مشغول
بتلاوت قرآن است و اشک از چشم جاریست عرض نمود که چگونه وارد این
محل شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها فرستادند و مرا
طلب نمودند و این زمان تشنه خون من شده اند و اگر از خارجین تفصیل
حال پرسی فرمودند که دست بیعت من داده اند و از ترجمه صواعق منقول
است که چون حسین را شخصی گذشت نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی یاد
میکرد و میگریست که وقت رحلت فرموده بودند که ای حسین از سفهای
کوفه و اعوان آن پرهیز باشی و بیراه ایشان خروج نکنی که [illegible]

و پریشانی تو کرد و در ترجمه طبری است که حسین علیه السلام در خیمه آمد و حرم محترم را نصیحت
فرمود و امر بمصابرت نمود و زنان بگریه در آمدند حسین علیه السلام ایشان را از گریه منع
کرده نظر بجانب آسمان برداشته گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت با من
کردند و باز عهد شکستند یارب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط خدمت
بجا آوردید شما اندک اید و ایشان بسیار شما را از بیعت خود بیرون کردم
بهر طرفیکه خواسته باشید بروید من از جان خود ناامید شدم همه
عرضه داشتند که این زمان خواهد شد که ترا در دست اعدا این بی دینان تنها
بگذاریم و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت چه عذر
کنیم ما همه جانهای خود را پیش تو فدا سازیم پس مضمون این شعر
شعر
گر دوست دهد هزار جانم … در پای مبارکش فشانم
همراهیان آن حضرت کمر همت چست بستند و دست از حیات خود شستند
و منتظر شهادت نشستند که لشکر ابن سعد بمقابله آمد و آماده کارزار
گردید پس آنچه اتفاق افتاد و اثر آن پدید شد فلما تقاربت الفئتان
امر اصحابه فاحتفروا واحتفروا خندقا حول
العسكر وجعلوا لها جهة واحدة يكون
القتال منها وركب عمر بن سعد
واحدقوا بالحسين من جهة واقتتلوا پس همراه

هرگاه به یقین دانستند که هرآینه جماعهٔ ابن سعد قتال خواهند کرد با او و مزید احتیاط
خود را پس ساختند سنگری شبیه بخندق گرداگرد لشکر و گذاشتند برای او
از جهت واحد که باشد قتال از آن درین حال سوار شدند لشکریان ابن
سعد و نزد عسکر و ند لشکر حسین ع را و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی
چون حسین مظلوم به یقین دانست که لشکریان ابن سعد دست از قتل وی باز
نخواهند داشت و برای جنگ [illegible] اصحاب خود را حکم فرمود تا [illegible]
و داد شجاعت داده کسب شهادت نمایند پس یاران نجابت سنگری
گرداگرد لشکر شبیه بخندق ساختند و برای آن راهی داشتند که بهمان
راه برای جنگ برآیند و کارزار نمایند و همین که اصحاب حسین ابن سامان کردند
سواران ابن سعد خیمه‌گاه حسین ع را حلقه نموده بجنگ پرداختند و هنگامهٔ قتال
گرم ساختند پوشیده نماند که چون دهم محرم رسید و صبح عاشورا از
افق مشرق دمید ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابله جنگ کشید
جناب سید الشهدا علیه التحیة و الثنا بعد ادای نماز صبح بر جمازه نشسته
و بر روی لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خطاب با طرف مقابل فرموده ارشاد کرد
که ای مردمان ببینید که تیر باران لشکر شما [illegible] الظلم [illegible]
و جدوان الاشری [illegible] می یابند [illegible]
[illegible] که قتل من [illegible] رسول خدا [illegible]

وسلم را فرزند خود خوانده است و عشره نزد و شته در مدح و ثنای من کرده
آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد قصاص او و دشمن جان من شده اید
یا مال شما بر ذمه منست که طلب آن می نمایید یا دیگر مطالبه دارید که برای
آن عرصه بر من تنگ کرده اید من بمدینه منوره برگردید خود نوشته بودید
مرا اینجا که نخواندید بلکه آمدم رسولان در طلب من فرستادید و نامها نوشتید
نزد شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این خطبه
خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شماست و شما را
بر من حجتی نیست و بشتر انجا باید در سبب سوار شد و ضعف بیار را
با ایشان ابتدا کنند گویند که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در
حقیقت عبد الشیطان بود اسپ را جولان داده بمیدان و غا آمد و دید
که آتشی برگرد عیال و اطفال حسین روشن کرده اند تا کسی آنجا نرود
گفت که ای حسین بشارت باد ترا بآتش دنیا پیش از آتش آخرت
آنجناب در حق او دعا بد کرد همانند پای اسپش در گوی افتاده و او را
بدان خندق پر آتش انداخت از آن نارسی در میان آتش بسوخت
دو تن از لشکر ابن سعد برآمده مبارز خواستند ازین طرف دو تن
برآمدند و آن هر دو را کشته به خیمه باز رسانیدند
برکات مبارزی را برای جنگ لشکریان ابن سعد
بیطلبان ... قدمی میکرد و برای ایشان کفایت نمود

البته تا از یاران یک کس هم زنده و سلامت هست ترا بجنگ نمیگذاریم بالجمله
لشکریان ابن سعد یافتند که همراهیان حسین دل برگ نهاده اند بمقابله
فرادی فرادی از عهدهٔ جنگ برنتوان آمد لهذا بمقابله یک کس چندین
برآمده مبارز حسین را تیرباران میکردند تا آنکه هرکه از لشکریان حسین
برای جنگ میرفت زنده نمیگشت ازینجاست که میفرمایند وکان لا
يُقتَلُ مِن اهلِ الحسينِ رضي الله عنه واصحابه واحدٌ
بعد واحدٍ الى ان قُتِلَ منهم ما نيّف على الحسين جلاً و همواره کشته
میشدند از اهلبیت حسین علیه السلام و یاران او یکی پس یکی تا آنکه کشته شد ازینها
زیاده بر پنجاه کس فعند ذلك صاح الحسين اما من مغيثٍ
يغيثنا لوجه الله اما من ذابٍّ يذبُّ عن حرم رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم پس زینحال فریاد کرد حسین علیه السلام
آیا فریادرسی هست که بفریاد ما رسد برای خدا آیا دافعی هست که دفع کند
از حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی چون اکثری از یاران
و موالیان اهلبیت بقتل رسیدند و زیاده بر پنجاه کس از
اهل و اصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند حسین
علیه السلام بفریاد آمده اظهار استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه
فقط برای اتمام حجت بود تا معلوم شود که درین حال کدام
کس از مدعیان اسلام شریک مصیبت امام میگردد و وفادار

یا حر بن یزید الریاحی الی بعدم ذکره قد اقبل علی فرسه
الیه وقال یا ابن رسول الله انی کنت اول من خرج علیک و
انا الان فی حزبک فمرنی ان اکون مقتولا فی نصرتک لعلی
انال شفاعة جدک غدا ثم کر علی عسکر عمر بن سعد
فلم یزل یقاتلهم حتی قتل وقتل معه
اخوه وابنه ومولاه ایضا پس یک ناگاه حر بن یزید ریاحی که مقدم
شد ذکر او بتحقیق متوجه شد سوار و بر اسب خود بطرف حسین و گفت ای
فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه بودم من اول کسیکه خروج کرد
و اکنون در گروه توام پس امر فرما بانیکه باشم کشته شده در مددگاری تو تا
بیابم شفاعت جد تو فردای قیامت پس حمله کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله
کرد با آن قوم تا آنکه کشته شد و کشته شد با او برادر او و پسر او و مولای او نیز یعنی
چون حسین فریاد برکشید و صدای استغاثه از امام مظلوم بلند گردید چون
یزید ریاحی بیکسی جناب سید الشهدا و فرزند رسول خدا ملاحظه
کرد بتوفیق سعادت ابدی از اطاعت ابن سعد خود را کشیده و به
سابقه عنایت سرمدی از رفاقت یزیدیان انحراف ورزیده بحضور امام
مظلوم رسیده و عرضه داشت که منم آنکس که اول از خارجین بقتال تو بوده
[illegible] که جان خود را در [illegible]
[illegible] فردای قیامت از شفاعت جد امجد تو [illegible]

همان آدم این بگفت و بمعیت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد
تاخت و این هر چهار تن چندان بعرصه مقاتله گرم کرده بودند که بسیاری
از قوم اشقیا به تیغ و تیر کشیده شادان شادان بمنزل شهادت رسیدند مجملاً
چون یاران و موالیان حسین یکیک داد شجاعت بمیدان جنگ داده جانهای
خود را فدای تولای فرزند رسول خدا و اهلبیت مصطفی نمودند و غیر از
تنی چند از عزیزان و قریبان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که
حالیا نوبت منست و خواست که از صف قتال برآید و متوجه لشکر اعدا شود
که برادر و برادرزادگان و سائر عزیزان فریاد کردند که تا یک تن هم
از ما جانی بقالب دارد ترا بجنگ نمیگذاریم چون از اینها هم یکی بعد دیگری
کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردید چار و ناچار نوبت مقاتله بسید الشهدا
تن تنها با لشکر اشقیا رسید اکنون انچه با شهنشاه تشنه لب دشت مصیبت در سرچشمه نادانی روی داده بود

فالتحم القتال حتى قتل اصحاب الحسين باسرهم وقتل ولده و
اخوته وبنو عمه وبقي وحده فاخذ نفسه
وسيفه مصلتا في يده لم يزل يقاتل ويقتل
من برز اليه حتى قتل منهم الكثير فاثخنته
الجراحات والسهام نابته من كل جانب

پس باشتداد سید قتال تا آنکه کشته شدند همه یاران حسین و فرزندان او
و برادران او و عمزادگان او و باقی ماندند آن حضرت تن تنها پس مبارزت

فرمود به نفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه بود در دست او پس
مقاتله میکرد و میکشت هر کسی را که می بر آمد بمقابلهٔ او تا آنکه کشت از ایشان
را پس در گرفت او را از همه جا و تیرها میرسید بر بدن او از هر جانب
چون نائرهٔ قتال سر بفلک کشید و کار از یاران و موالیان و فرزندان
و برادران و عموزادگان در گذشته نوبت محاربه بحضرت سید الشهداء
تن تنها سیف مسلول در دست گرفته بمقابلهٔ قشون شقیا پرداخت و زبان
جهان را باین اشعار آبدار آشنا ساخت نظم انا ابن علی الخیر من آل
کفانی بهذا مفخر حین فخر وجدی رسول الله اکرم من مشی ونحن سراج الله
فی الارض یزهر وفاطمة امی سلالة احمد وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر
وفینا کتاب الله انزل صادقا وفینا الهدی والوحی والخیر یذکر و هر که از
لشکر مخالف روبروی او میگشت او را می کشت تا آنکه جسم غفیر و جماعة کثیر
از دست و تیغ او بهاویه دوزخ شتافتند و تزلزل عجیب لشکری (؟)
در فوج مخالف راه یافته پس هر گاه عرصهٔ مقاتله بر لشکر اعدا تنگ شد از
دور حمله کرده او را از بیم تیر گرفتند چون ازین هم کاری نگشود شمر (؟)
حیله دیگر انگیخت و پیش تدبیر تازه در کاسهٔ فریب ریخت چنانکه مینویسد (؟)
واقبل الشمر والجوشن السکونی فی کتیبة فحال
بینه وبین رحله وحرمه فصاح الحسین ویحکم یا آل ابی (؟)
الشیطان انا الذی اقاتلکم فما لکم تتعرضون للحرم فان

مسلول سیف برهنه ۱۲
قشون فوج ۱۲
بهار عجم

النساء لم يقاتلنا فقال الشمر لاصحابه كفوا عن
النساء فاقصدوا الرجل في نفسه فما لوا بالسهام
والرماح حتى سقط على الارض شهيدا وحز
راسه نصر بن خرشة فلم يقدر على قطع راسه
فنزل خولى بن يزيد فقطع راسه وفي رواية فقال
الشمر لاصحابه ويلكم ما تنتظرون بالرجل و
قد اثخنته الجراحات وتوالت عليه السهام و
الرماح حتى وصل سهم شقي من الاشقياء الى
حنكه فسقط عن الفرس وضربه شمر على وجهه
فادركه سنان بن انس النخعي وطعنه برمح ونزل
خولى بن يزيد ليقطع راسه فارتعدت يداه
فنزل اخوه شبل بن زياد فقطع راسه ودفعه الى خولى

و پیش آمد شمر ذی الجوشن سلولی با لشکر خود پس حائل گشت در میان امام مظلوم
و خیمه حرم او پس فریاد کرد حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم
آنکه قتال میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید بحرم که هر آینه زنان قتال
با شما نکرده اند پس گفت شمر باصحاب خود باز مانید از زنان و قصد کنید
بسوی این مرد پس میل کردند به تیرها و نیزه ها تا آنکه افتاد بر زمین شهید شده
و خوست که ببرد سر او را نضر بن خرشه پس قدرت نیافت بر بریدن

سر او پس فرود آمد از اسپ خولی بن یزید پس برید سر او را و در روایتی آمده
پس گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه انتظار میکشید باین مرد و حال
آنکه فرا گرفته است او را زخمها و پیاپی رسیده بر وی تیرها و نیزه ها تا آنکه رسید
تیر بدبختی از بدبختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسپ و برد شمر شمشیر
بر روی او پس برسید او را سنان بن انس نخعی پس مجروح کرد او را
نیزه و فرود آمد از اسپ خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس بلرزید دستهای
او پس فرود آمد از اسپ برادر او شبل بن زیاد پس برید سر او را و بلند کرد
آنرا بسوی برادر خود خولی مجملاً چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و
محاربه با جناب سید الشهداء علیه الوف من التحیة و الثناء در خود ندیدند
شمر بیپکر حیله و کرا اندیشیده خود را با جماعه خود میانه حسین و حرم او
حائل کرده خواست که دست تعرض باهل بیت نبوت دراز کند که امام مظلوم
نعره و تحکم یا شیعة آل شیطان زده فریاد کرد که من با شما جنگ میکنم این چه
نامردیست که بر زنان بیگناهی تازیده اید و ضعفای این صدای مهیب است
استماع شمر از تعرض حریم سرا پرده عصمت و طهارت دست کشیده با همه لشکریان
خویش متوجه بآنحضرت گردید پس از یکطرفی جماعه شمر و از طرفی دیگر
فوج آن جماعة دور دو جناب سید الشهداء را از پس و پیش در میان گرفته
باران تیر و نیزه از هر دو سو رسید وقت امام مظلوم مانند که ...
میدان و عالم انجام تسلیم و رضا بسته گرفته از پشت اسپ بر زمین افتاد

افتاد و عنان عزیمت از حیات اینجهان بی ثبات یکسو کشید و رخت بعالم قدس و
اعلی کشید و گویند که این سانحه بعد از زوال شمس از نقطه دایره نصف النهار
بوده که جزو اول از اجزای وقت نماز پیشین است گوئیا اینحال دال بر آنست
که تکبیر افتتاح بر پشت اسبش و رکوع بعد افتادن از آن و سجده هنگام وصول
بر زمین دست داده و باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور
بعالم و ایمن گشاده و خلافی که در قاطع سر مبارک است در اصل رساله
نوشته و صحیح همین است که این شقاوت را در ازل بر ناصیه حال خولی
بن یزید بد مآل نوشته اند اگرچه باوی این شناعت نصر بن خرشه را گفته
اند و در روایتی است که چون تن مبارک بکثرت جراحات سهام و رماح غربال
شد شمر ملعون بخصوصی باصحاب خود کرد که با وصف مشبک شدن بدن بزخمهای
تیر و نیزه هنوز زنده گذشته اید که ناگاه تیری از دست بدبختی از بدبختان
بکام حضرت امام رسیده کار را در اتمام کرد که از پشت اسپ بر زمین افتاد
و درهمین حال شمر نامرد شمشیری بر روی مبارک حواله کرد و سنان بن
انس نخعی از پی رسیده بزخم نیزه مجروح ساخت و خولی بن یزید از اسپ
فرود شده خواست که بقطع سر بپردازد که دستش لرزید و شبل بن یزید
سک زرد برادرش بشتافت از اسپ فرود آمده سر مبارک را از تن بریده
پیش برادر خود خولی انداخت و بعد از آن آنچه از دست بیداد لشکریان
شمر و ابن سعد بر بقیه آل طه و یسین رفت بیانش میرود و تو دخل علی

سهام: تیرها ۱۲
رماح: نیزه‌ها

الحرم واسروا اثنی عشر غلاما من بنی هاشم و
من کان من النساء پس شمر در آمدند بر حرم محترم و اسیر کردند دوازده کس
از نوجوانان بنی هاشم و هر کس را که بودند از زنان و ابن سعد
وشمر نفرا فرکبوا خیولا واوطؤا الحسین
بحکم کرد ابن سعد و شمر گروهی را پس سوار شدند بر اسبها و پی سپر ساختند
تن حسین علیه السلام و ارسلوا الرأس المکرم مع
بشیر بن مالک و خولی بن یزید الی ابن زیاد فرستادند سر مکرم
امام علیه السلام را با بشیر بن مالک و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد و
بالجمله چون سر حسین مظلوم را بخنجر جدا از تن جدا کرد شمر و لشکریان
دو دوحه نبوت و نبالت را بتیشه ظلم بریدند و گویند که قیس بن اشعث
پیرهنش از تن وی بر کشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت و شمر با همراهان
خویش قصد خیمه اهل بیت عفت و طهارت نمود و بتاراج برد و خواست علی
بن الحسین که بر بستر بیماری افتاده بود و همین که نظر شمر بر حالش افتاد خواست
که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال کفار را
نمی کشند و این کودک بیمار مسلمانزاده است میکشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد
فرموده است که نرینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت که همه را پیش امیر
باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد عمل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند
که اسپان را بر تن حسین بدوانند چنانچه بیست کس از سواران …

دفن کردن مردمان غاضریه تن حسین علیه السلام را

و عنصر لطیف حسین را پامال سم اسپان ساختند چنانکه استخوان تن مبارک ریزه
ریزه شد و شکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر بن مالک و خولی بن
یزید بکوفه پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهل بیت را بر شتران بی پرده
سوار کرده علی بن حسین بیمار را بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند
که ابن سعد یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نموده و تن
حسین علیه السلام و همراهیانش تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن نکرد تا آنکه
مردم غاضریه که آن قریه ایست بر کنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک
گور و دیگر بنی هاشم را در جنب او و باقی شهدا را اینجا کرده دفن کردند اما
اسامی شهدای اهل بیت که با جناب سید الشهدا در کربلا شهید شدند باید شنید
و سرشک غم از دیده پر نم در ماتم این خیار العالم باید بارید و استشهد

اسامی شهدا

مَعَهُ رَضِیَ اللهُ عَنهُ خَمسَةٌ مِن اِخوَتِهِ العَبّاسُ بنُ عَلِیٍّ
وَعُثمانُ بنُ عَلِیٍّ وَمُحَمَّدُ بنُ عَلِیٍّ وَعَبدُ اللهِ بنُ عَلِیٍّ
وَجَعفَرُ بنُ عَلِیٍّ وَثَلٰثَةٌ مِن وُلدِ الحَسَنِ اَخِیهِ القاسِمُ بنُ
الحَسَنِ وَعَبدُ اللهِ بنُ الحَسَنِ وَعُمَرُ بنُ الحَسَنِ وَقِیلَ اَبُو بَکرِ
بنُ الحَسَنِ وَقُتِلَ مَعَهُ اِبناهُ عَلِیٌّ الاَکبَرُ فَاِنَّهُ
قاتَلَ بَینَ یَدَی اَبِیهِ حَتّی قُتِلَ شَهِیداً وَعَبدُ اللهِ قُتِلَ
صَغِیراً لٰکِن بِلا جِناءَةٍ سَهمُ شَقِیٍّ وَهُوَ فِی حِجرِ اَبِیهِ
فَقَتَلَهُ وَقُتِلَ مَعَهُ مُحَمَّدٌ وَعَونٌ اِبنا عَبدِ اللهِ بنِ جَعفَرٍ

وَعَبْدُ اللهِ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ وَجَعْفَرُ بَنُو عَقِيلِ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ فَهٰؤُلَاءِ مَعَ الْحُسَيْنِ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلًا
أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ بَيْتِ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدِ اسْتُشْهِدُوا

و شهید شدند با حسین علیه السلام پنجکس از برادران او عباس بن علی و عثمان
بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی و جعفر بن علی و سه کس از پسران حسن
برادر او قاسم بن حسن و عبد الله بن حسن و عمر بن حسن و گفته شد ابو بکر
بن حسن و شهادت یافتند همراه سید الشهداء و پسر او
و علی اکبر پس بر آمد او و مقاتله کرد بحضور پدر خود تا آنکه کشته شد در
معرکه و شهادت یافت و عبد الله شهید شد در صغر سن بکربلا رسید بحلق
او تیر بدبختی در حالیکه او در کنار پدر خود بوده پس کشت او را و شهید شدند
با امام مظلوم محمد و عون هر دو پسر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و عبد الله و
عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابیطالب پس این جماعه همراه حسین علیه السلام
شانزده یا هفده مرد از بهترین اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
شهید شدند آنروز و همچنین پنجکس از برادران جناب سید الشهدا یعنی عباس
و علی و محمد و عبد الله و جعفر ابنای علی مرتضی علیه السلام و قاسم و عبد الله
و عمر و نیز و بعضی ابوبکر نیز از فرزندان حسن بن علی برادر بزرگ او و
از فرزندانش یکی علی اکبر که بحضور پدر بزرگوار در معرکه جنگ ...

حسین علیه السلام همراه شهیدان

... زیاده و دیگری عبد الله که بعضی او را علی اصغر گویند و در خورد سالی ... از بدبختان فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده در کنار پدر جان داده و محمد و عون دو کس از پسران عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر هر سه پسر عقیل بن ابیطالب این جمله شانزده یا هفده کس از خیار اهلبیت رسالت در معرکه کربلا همپای سید الشهدا محرز قصبات السبق در مضمار شهادت گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار نیز دران روز شهید شدند و علی اوسط که لقب شریف او زین العابدین است در واقعه کربلا بیمار و بس زار و نزار بوده بعد شهادت برادر خود سالار یعنی حضرت علی اکبر بخدمت امام آل عبا حاضر شده عرضه داشت که اجازت رود تا با دشمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم آنجناب فرمود که ای فرزند هم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر تو هم کشته شوی نسل رسول بالکلیه منقطع و دوحه رسالت از بیخ و بن برکنده شود و مشیت که منظور با تو حسابها است در عقب من با دشمنان محاربه منما زینهار همواره با صبر و شکر پردازی باید داشت که در اولاد شریف حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفوة الصفوة ابن جوزی منقول است که امام حسین را سه پسر مسمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر و دو دختر فاطمه و سکینه بودند و ابن الاخضر در معالم العترة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند و عبد الله را بران سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین ابو العباس در ...

ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بود و نزد دیگری پسر که
زیاده نمود و علی اوسط و محمد است و دو دختر زینب و نزد بعضی علی اصغر لقب
زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را
حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران
آنحضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی آنچنان
برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان
پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی ازین فیض و برکت نخواهد ماند و در
از مکاتیب جناب مصنف علامه علیه الرحمه مرقوم است که حضرت امام حسین علیه السلام
وقتیکه در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط
امام زین العابدین که دران وقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بیست و دو ساله
عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف است
بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیرخواره بودند
حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود بر [illegible]
در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از جانب اشقیا بحلقوم معصوم رسیده
در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام
داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و در آنوقت هفت ساله عمر داشت و این
نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است و در آنوقت فرصت این کار نبوده
مشهور است که حضرت سکینه در راه شام فوت شده این هم غلط محض است

است چنانکه ایشان تمادی ایام زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منکوحه شدند و
نبیرهٔ [illegible] او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی کرم الله وجهه است
دو دختر کلان حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میداشت و همراه شوهر خود
که حسن مثنی پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه مانده در دشت
کربلا نیامد و نام مادر امام زین العابدین شهربانو ملقب بشاه زنان دختر
یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان است و نام مادر علی اکبر
لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود و نام مادر
پسر سوم که شیرخواره بود بیاد نیست اینقدر معلوم است که از عرب بود
و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی که
از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست میداشتند
و نیز حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند
شعر لَعَمرُکَ اِنَّنی لَاُحِبُّ اَرضاً تَحُلُّ بِهَا سُکَینَةُ وَالرَّبابُ یعنی قسم
جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن نشینند
منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
در مدینه مانده بود ام اسحق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند و بعشره مبشره
معروف اند و حضرت امام باقر در آن وقت چهار ساله بودند چراکه قبل از
واقعهٔ کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود بچهار سال پیشتر در سنه
پنجاه و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آن وقت

همراه ایشان شهربانو و مادر پسر سوم شیرخواره بودند و حال دیگران از نتائج علوم
نیست که در آنوقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام
که شربت شهادت نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبدالله و عمر و
ابوبکر و از فرزندان حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه پنجکس همراه بودند حضرت
عباس بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت
عبدالله بن علی و حضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار
بودند از مزار حضرت امام در کربلا در سه تیر پرتاب روضه ایشان جدا است
و دیگر شهیدان کربلا در روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت
عقیل حضرت مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا و هم ذیحجه سنه شصت
از هجرت در کوفه شهید شده بودند و ایشان را حضرت امام از مکه پیشتر روانه
فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع د
و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبدالرحمن
و جعفر پسران عقیل ابن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان
عبدالله بن جعفر طیار برادر حضرت علی کرم الله وجهه دو پسر همراه حضرت
امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند و خواهرزاده های حقیقی حضرت امام بودند
و مادر ایشان حضرت زینب که دختر حقیقی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام
از بطن حضرت بتول بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند با عبدالله بن
جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن

و ... سید عمر بن علی و دیگر صاحبزاده و پسر امام حسن و بندیان رفتند و حضرت زینب
خواهر حضرت امام و شهربانو زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت
امام و دیگر زنان اهلبیت همراه بودند به بلاد شام رفتند انتهی کلامه
اهلبیت حال همراهیان کربلا که همراه سید الشهدا بودند آمار روز و سال شهادت
پس باید شنید و کان شهادته یوم عاشورا سنة
احدی و ستین من الهجرة وله یومئذ ستة و
خمسون سنة و خمسة اشهر و ایاما
و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت
و سن شریف آنحضرت آنروز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز بوده پوشیده
نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا
یعنی دهم محرم بروز جمعه بعد زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق
افتاده و سنین عمر شریف دران روز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز
بود چه ولادت با سعادت پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت
روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف بی کم و کاست
پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز باشد اگرچه درین باب اختلاف از اهل سیر
هست لیکن صحیح و معتمد همین قدر است که بران اقتصار رفت القصه چون سر مبارک
سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با اسیران اهلبیت رسول خدا بکوفه
رسید هرچه از دست قضا و جور و بیداد ابن زیاد بسر وقت و دودمان

سکانت ۵

مصطفی رفت شمه از آن ارشاد میشود وامر الشقی ابن زیاد
بالرأس المکرم فطیف به فی سکک
الکوفة ثم ارسله مع رؤس سائر الشهداء وسبایا
اهل البیت الی یزید بن معویة مع شمر
ذی الجوشن وکان بدمشق ثم توجه
ذریة الحسین ورأسه مع علی بن الحسین علیهما السلام
الی المدینة انا لله وانا الیه راجعون حکم کرد ابن زیاد شقی در خصوص سر مکرم
امام اکرم که گردانیده شود در کوچه های کوفه پس فرستاد سر مبارک را با
سرهای باقی شهیدان و اسیران اهلبیت بسوی یزید بن معاویه با شمر ذی الجوشن
و بود یزید بدمشق بعد از آن روانه کرد یزید ذریت حسین سر مبارک او را با علی
بن حسین علیهما السلام بطرف مدینه با ما برای خدائیم و بسوی او تعالی بازگشت کنائیم
بر ناظرین کتب سیر و اخبار و ماهرین اسفار آثار اخیار مخفی و محتجب نشده باشد
که هرگاه اسیران اهلبیت رسالت و شهیدان دودمان نبوت و نبالت با سر مبارک
سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله
الی یوم الجزا در قصر امارت خود بیار نشسته با هیبت و وقار در کوشکی
در خانه را بار عام کرد و چون وضیع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند سبایا
اهلبیت مصطفی و ذکور و اناث قریب رسول خدا را با سر مبارک سید الشهدا
بحضور خود طلبید همین که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام پیش

ارش پیدا بود بار بار رسید و تبسم میکرد و چوبی که بدست داشت برلب و دندان
مبارکش می زد زید بن ارقم که از صحابه کبار و دران مجلس حاضر بود گفت که ای
ابن زیاد چوب خود را از دندان حسین بردار و بار دیگر بران مزن بخدا که من
بارها دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لب بر دندان حسین می بوسید
بعد از ان زید بن ارقم خود را بدست گریه سپرد و سیلاب خون از جوی هر دو
دیده روان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید بن ارقم شنید و حال گریه او را
بچشم خود دید گفت بخدای که چشم ترا پر آب دارد اگر تو پیر نمی بودی و خرف
و عقلت نمی رسیدی من ترا میکشتم و گردنت میزدم پس زید بن ارقم گفت که
ای ابن زیاد حدیث کنم با تو چیزی را که ترا غضب دهنده تر و آزرده کننده تر
از سابق باشد که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حسن را بر ران راست و
حسین را بر ران چپ نشانید و دست مبارک بر سر هر دو ایشان بمالید
و گفت که ای بار خدایا من ایشان را بتو و مومنان صالح امانت سپردم
پس ای ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی و گفت که ای مردم حق سبحانه و تعالی
از شما خشنود مباد که ابن فاطمه زهرا را کشتید و ابن مرجانه یعنی ابن زیاد را
رخصه امیر کردید و گویند که همچنان ابن زیاد بر سر منبر رفت و خطبه خواند
شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المومنین یزید و لشکر او را فتح داد
و کاذب ابن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان آورد که عبد الله
بن عفیف ازدی از جای خود برجست و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی تو

و عدو هستی و پدر تو و آنکس که ترا امیر ساخته او نیز دو عدو ست و امثال

حسنیان تا آل که اولاد پیغمبر را کشتی و اهلبیت رسول خدا را در زندان خوار

کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان است ایستادی و از خدا شرم نداری

که چنین دروغ صریح میگوئی و راه کذب فضیح می پوئی روایت کرده اند

که و میکه اسیران اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذی

واکرب شکر خدا را که سختی داد بدشمنان و سختی داد حضرت ام کلثوم هم جواب

الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا شکر خدا را که گرامی کرد ما را

کرد ما را پاک کردنی باز ابن زیاد گفت کیف رأیتم قدرة الله چگونه دیدید قدرت

خدا را ام کلثوم در جواب فرمود سیجمع الله بیننا و بینکم و ستعرف[?] ...

بینکم زود است که جمع کند خدا تعالی میانه ما و شما و انصاف فرماید در میان

ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد از این جواب با صواب برآشفت و گفت که

بشنود اینقدر دلیری و تندی در کلام سخت است که عقوبت کند که گفت

سخن زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد بر علی بن حسین افتاد

که این پسر کیست گفتند که پسر حسین بن علی ست گفت که این پسر را

بکشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه ریشه باقی بماند شمشیر خود خواست که

علی بن حسین را کشیده ببرد بیرون قصرش بکشند که حضرت زینب او را

در کنار گرفت خود را اسیر کرد و گفت که اگر میکشی ما را بکشید که او

بنی فاطمه یک کس باقی مانده است که ... زنان اهلبیت ... ما او را

هم میکشیم ما جملهٔ زنان بدون محرم بجانیم ابن زیاد را از کلام حضرت زینب علیها السلام
در نمگرفت ... سر خون علی بن حسین علیه السلام در گذشت گویند که چون زنان اهلبیت
بر شتران بی پرده و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی
دودمان نبوت دیدند و گریستند ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه حالا بر
چه گریه میکنید اینهمه بیداد که بر سر ما رفت از دست شما رفت ما را اسیر کشیدید
و بازار میکشید و این ابیات بر زبان عفت بیان راند ابیات ماذا تقولون
اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم بعترتی و باهلی
بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت
لکم ان تخلفونی فی ذوی رحمی حاصل ابیات جواب چیست شما را اگر
سوال کند محمد عربی از شما بروز جزا که آن چه بود که با اهلبیت من
چو من بملک بقا رفتم از سرای فنا جزای آنکه شما را بحق نمودم راه
ان زیاد بود که چنین جفا بما رسد زشما اختصار ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران
اهلبیت حکم داد که اینها را در سیدخانه دارند و سر حسین بر نیزه گذشته در
کوچه های کوفه بگردانند چنانچه دست علی بن حسین بسته و زنان اهلبیت را
گرفته و داخل زندان خانه کردند و سر حسین را بر نیزه سوار کرده خانه بخانه در
سنگ و شوارع کوفه گردانیدند از زید بن ارقم مروی است که چون سر حسین
بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود و من در غرفه نشسته بودم بمن
مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم

سنگ
کوچه ها

كانوا من آیاتنا عجبا زید بن ارقم گوید که هرگاه این کریمه از زبان مبارک برگوش
من خورد بخدا که تمامی موها بر تن من برخاست و گفتم که والله این [illegible]
حال تو عجیب‌تر از آن است بعد از آن ابن زیاد سر سید الشهدا و سایر شهیدان
دشت کربلا و جمله اسیران اهل بیت را با شمر ذی الجوشن بسوی دمشق پیش یزید
بن معاویه فرستاد پس قافله زنان و یتیمان اهلبیت بر شتران بی پرده سوار و
سر حسین بر سر نیزه در هر شهر و دیار که میرسید فریاد واویلا و وامصیبتا از زمین
تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع منازل و طی مراحل قافله سبایای اهلبیت
بدمشق رسید همین که یزید علیه ما یستحقه را خبر شد قصر امارت آراسته و بتزیین
قماش خود پرداخته در زمانیکه جمله عظمای شام پیش او حاضر بودند حکم باحضار
اسیران داد بالفور سرهای شهدا را با زنان و یتیمان اهلبیت بحضورش آوردند
چنانچه سر یکیک را از شهیدان دیدن و حال صاحب آن سر را پرسیدن آغاز
کرد چند آنکه شمر ذی الجوشن سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام پیش او
گذاشت و باظهار ماجرای جنگ با مباهات و افتخار پرداخت باصغای
کربلا و مشاهده صورت حال سبایا و سرهای شهدا سلطان نشه نشاط و سرور
و انبساط از ناصیه حال آن خسران مآل میتابید چنانچه ابیات
ابن الزبعری [illegible] لیت اشیاخی ببدر شهدوا
تا آخر میخواند و از کمال اهتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران
لب و دندان شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابوعبدالله [illegible]

شود که سنین عمرت تا اینوقت رسد و سر و ریشش تو از خضاب محفوظ باشد در
مناقب السادات منقول است که دران ساعت که سر مبارک حسین پیش یزید پلید
بردند لعین در شادی بنشست و خمر میخورد و سر مبارک را بانواع اهانت میکرد
حضر بعضی صحابه رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفته گریان آمدند و گفتند ای
ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرد و بعضی صحابه را اثر عذر کردن برد گویند که
سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس بود چون ضرب خیزران بر لب
دندان شاه شهیدان ملاحظه کرد از دست ضبط برآمده با یزید پلید مخاطب شده
گفت قطع الله یدک که چوب بر لب دندان میزنی که بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة
والثنا بوده است یزید ملعون بغضب رفته گفت که ای سمره اگر شرف صحبت
با رسول خدا مرا مانع نمیشد اینوقت گردنت میزدم سمره گفت سبحان الله که
در حق من ملاحظه صحبت رسول میکنی و با جگر گوشه گان رسول و فرزندان
بتول چنان معامله کردی که هیچ کافری با مسلمانی نکند این گفت و از آن مجلس
برخاست و نیز گویند که تاجری از یهود و اندران مجلس حاضر بود و سر حسین را دید
پرسید که این سر کیست یزید گفت که سر آن کس است که داعیه مقابله با خلیفه داشت و اراده خلا
برای خود کرده تاجر گفت مگر صاحب این سر شرفی داشته که هوای دعوی
خلافت بسر خود میداشت یزید گفت که آری از اشراف بنی هاشم بوده یهودی
پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش کدام یزید گفت نام او حسین است
نام پدرش علی بن ابیطالب نام مادر او فاطمه یهودی گفت فاطمه دختر که بود

یزید گفت دختر محمد رسول الله یهودی گفت معلوم شد که سر فرزند نبی شماست
گفت آری یهودی بعد سماع این حرف بگشت حیرت بدندان گزید و دو دست
بالیمن مالید و گفت که ای یزید میانه من و حضرت داود پیغمبر واسطه هفتاد و
پیر و … یهود دان تعظیم مرا مرعی میدارند و عزت و احترام من بجا می آرند
و محمد … رسول شما که دیروز از این جهان رفته شما امروز چنین معامله با ذریت
و اهلبیت او کردید که نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده وای بر شما که
بدکسانید و نیز گویند زمانیکه یزید پلید بی ادب بیباکی با سر مبارک سید الشهدا میکرد رسول
قیصر روم حاضر بود گفت که در بعضی از جزایرشان سم خر حضرت عیسی باقیست
مایان هر ساله بزیارت آن می رویم و نذرها از جواهر و لالی و زر و سیم همراه
می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجا می آریم چنانکه شما تعظیم خانه کعبه میکنید و
احترام آن بجا می آرید حیف که شما فرزند و ذریت نبی خود را کشتید و زنان و
یتیمان او را اسیر کردید یزید گفت اگر تو رسول قیصر روم نمی بودی ترا میکشتم
قیصر گفت که شرمت نمی آید که احترام رسول قیصر نگاه داشتی و حرمت رسول خدا
و اولاد او را نگذاشتی یزید جوابی بجز سکوت نداشت بعد از این متوجه بطرف زنان و یتیمان
اهلبیت شده زینب و کلثوم و علی بن حسین را نزدیک تر طلبید چشم حضرت
زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت واجداه و احمداه بعد از آن
خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زبان خود را در …
و حجاب … دختران رسول خدا را باین بی پردگیها بشتران … کرد

کردی و جمیع مردان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عهدهٔ عمل خود چه جواب توانی داد یزید پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین دختر فاطمه زهرا است پس از آن کلثوم چون سر حسین را دید لب و دندان خود را بر آن لب و دهان چندان مالید که بیهوش شد پس چون بهوش آمد دعای بد در حق یزید کرد و گفت که ای یزید تمتع از دنیا نیابی و چنانکه ما را در بلا افگندی تو هم در دنیا هیچ روی رحمت نبینی پس یزید گفت مگر این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کلثوم دختر فاطمه است پس توجه بسوی امام زین العابدین کرد و پرسید که این پسر کیست گفتند که این علی بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیده‌ام که علی بن حسین کشته شد گفتند که حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی صغیر علی اکبر و علی اصغر مرده و علی اوسط که بیمار بود او را اسیر کرده آورده‌ایم یزید گفت ای کودک پدر که پدرت میخواست که بر مسند خلافت نشیند و بر سر منبرها خطبه بنام خود خوانده شود و الحمد لله که بمراد خود نرسید علی بن حسین گفت که ای یزید بگو این ظفر با پدران ما انبیا و اندیا پدران تو خلافت و امامت از آن پدران ما بوده است که جد خدا اجداد کردند یا از پدران تو که شرک با خدای می‌ورزیدند در روز جزا معامله ما و شما فیصل شدنیست و کریمهٔ سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خواند ختم کلام فرمود پس یزید حکم داد که سبایای اهل بیت را ببرند و کابینها بر سر و سر حسین را بر دروازهٔ دمشق آویزان نمایند چنانکه گویند که تا سه روز بر سر

بر دروازه دمشق آویزان ماند بعد از آن ذریت حسین را با سر مبارک او وارد
مدینه کرد بالجمله این روایات و امثال آن گو بعضی از آن خالی از ضعف نـ
باشد لیکن درین شکی نیست که یزید پلید آمر و راضی و مستبشر از قتل حسین علیه السلام
بود همین است مذهب مختار جمهور اهلسنت وجماعت چنانچه در کتب معتمده مثل
مفتاح النجاء مرزا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلماء قاضی شهاب الدین
دولت آبادی و شرح عقائد نسفی ملا سعد الدین تفتازانی و تکمیل الایمان
شیخ عبد الحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار معتبره با شواهد و دلائل مذکور و
مسطور است و اللعن آن ملعون بحجج قاطعه و براهین ساطعه ثابت کرده اند
و مختار راقم الحروف و اساتذه صوری و معنوی او همین است که یزید آمر و
مستبشر بقتل حسین بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و نکال سرمدی است و
اگر تامل بکار رود و تقصیر هیچ و لعنت در حق آن ملعون قصور نیست که مقصود
بران نباید بود و چنانچه استاذ البریه صاحب تحفه اثنا عشریه علیه الرحمه در
رساله حسن العقیده در حاشیه که بر کلمه علیه ما یستحقه تعلیق فرموده افاده
مینمایند که علیه ما یستحقه کنایه است از لعنت و الکنایة ابلغ من التصریح از قواعد
مشهوره و ثابت است مهندا در ایهام ما یستحقه تفخیم لشیء است که در تصریح
بلفظ لعنت فهمیده نمیشود و چنانچه [illegible] من التهم مذکور میشود
و حق اینست که اکتفا بر محض لعنت در حق یزید قصور است زیرا که او [illegible]
[illegible] مطلق قتل مومن مقرر کرده اند قال الله تعالی و من یقتل

فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدّ له عذاباً عظیماً و یزید را
در این عمل [illegible] یادتی است که غیر او را دست نداده و آن زیادت را حسب
استحقاق او حواله نتوان کرد که علم البشر از معرفت خصوصیت آن عاجز
است والله اعلم و علمه احکم انتهی کلامه الشریف آمدیم بر اینکه در دفن
سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است و آنچه تحقیق است این است
سر مبارک را در مدینه منوره به مکان بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است
یزید سر مبارک امام حسین علیه السلام را به مدینه فرستاد و او را کفن داده
نزد حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند و در خلاصة الوفا مروی است
که جسد مبارک حسین در کربلاست و سر مبارک او در مدینه به مکان بقیع
پهلوی حسن مدفون است و آنچه گویند که سر مبارک را در کربلا برده دفن
کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک در خزانه یزید بود تا آنکه
سلیمان بن عبد الملک پادشاه شد او را خبر کردند چون سر مبارک را
پیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی است پس او را خوشبو مالیده و کفن
داده در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم را به خواب دید که ملاطفت و ملایمت به حال او میفرمایند
چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمود که شاید کاری به
جا آورده باشی که با اهل بیت آنحضرت علیه الصلوة و السلام به ظهور آمد گفت آری سر حسین در
خزانه یزید بود و او را کفن داده و نماز بر آن خوانده دفن کرده ام

دفن اختلاف در دفن سر امام حسین علیه السلام

گفت شکر الهی بجای آرد که موجب خوشنودی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
بوده باشد چنین روایت ها کرده اند لیکن صحیح و معتمد علما آنست اول
که سر مبارک آنجناب در مدینه منوره نزد مادر دفن است منقول است که
چون یزید علیه ما یستحقه اهلبیت رسول و ذریت بتول را روانه مدینه نمود نعمان
بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که ایشان را بمدینه رساند خیر الانام
علی بن حسین سر سید الشهدا و سرهای دیگر شهیدان دشت کربلا فراگرفته همراه
زنان و یتیمان اهلبیت روانه مدینه منوره شد و این روانگی هم عاری از
ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال بر آنست چنانکه گفته
که از جور و بیداد ابن زیاد که نسبت باهلبیت نبوی بعمل آورد عجب نیست که
او محکوم و منقاد یزید بوده لیکن از کارهای یزید خبیث عجب است که چوب بدندان
دندان حسین زده و اهلبیت را بر شتران برهنه بی پرده بذلت و خواری
سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاده است گفته
که هیچ مقصود او ازین نبوده مگر فضیحت کردن اگر در دل او کینه جاهلیت
عداوت کشته شدن اقربای او که روز بدر از کفار کشته شده بودند نمی بود
هر آینه تعظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد و دفن میساخت و نیکوئی
با آل رسول و ذریت بتول مینمود القصه چون قافله اهل بیت نبوت از دمشق
عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید متعین بود و مرد صالح و نیک
از برای حسین خدمت در راه با ذریت حسین پیش آمده مراتب اطاعت و تعظیم

و تکریم و اعزاز و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بمدینه رسانیدند و در زمانیکه اهلبیت رسالت بمدینه رسیدند اولاد مهاجر و انصار و دیگر اهالی مدینه از صغار و کبار باستقبال و دیدند همین که ذریت رسول جگرگوشه های بتول را ببلا مصیبت دیدند حالتی از غم و اندوه و گریه و زاری بایشان گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است گویند که مصیبتی که روز وفات حضرت سرور کائنات علیه فضل الصلوات و اکمل التحیات بر اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین با زنان و یتیمان اهلبیت نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیة و الثنا از دمشق بمدینه برگشت فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه برپا بود که یاد از هنگامه قیامت میداد جمله ارباب دین در اندوه و درد زمین همه از کمین همین از غم و غصه حزین بودند حالتی که عارض حال ام المؤمنین حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فردی فرادی زنان و یتیمان اهلبیت نبوت را یکبار میگرفت و میگریست تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شده زار زار میگریست و بزبان حال میگفت ابیات یا رسول الله بر آر از روضه سر تا بنگری * اهل بیت خویشتن را زار و غمناک و حزین * در بلای دشمنان دین گرفتار آمده * کس مباد اندر جهان یارب گرفتار این چنین * پوشیده مباد که بیان واقع کربلا و مصائب اهلبیت مصطفی علیه الصلوة و الثنا که دل قلم از تحریرش خون

و دیده و ات از تقریرش جستجو نسبت تحچنان نیست که در حیطهٔ احصا گنجید یا بمیزان
استیفا سنجید و نیز تفصیل روایات را خالی از تفریط و افراط و حقیقت
واقعی را عاری از خلط و خلاط نگذاشته اند لهذا جناب مصنف علامه علیه الرحمه
بر تحریر مجملی از آن اکتفا ورزیده و دست و قلم از تفصیل آن کشیده بیان اخبار مجمله
درین واقعه هائله واقع است میفرمایند و از انجمله آنچه مشهور و متواتر است نقل
می نمایند چنانکه ارشاد میفرمایند أمّا إخبارُ النبيّ صلّى الله عليه و
آله وسلّم بهذه الواقعة الهائلة من جهة الوحي
بواسطة جبرئيل وغيره من الملائكة فمشهور متواتر
اما خبر دادن نبی صلی الله علیه و آله وسلم باین واقعه هولناک از جهت وحی بواسطه
جبرئیل و غیر او از ملائکه پس مشهور و متواتر است یعنی اخبار مرویه از آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که مبنی از واقعه هائله کربلا و مشعر به شهادت جناب
سید الشهدا است بکثرت طرق از درجه شهادت درگذشته قدر مشترک
با تواتر معنوی پیدا کرده است فمن ذلك ما أخرجه الطبراني ح
عن عائشة رضي الله عنها أنّ النبيّ صلّى الله عليه و
آله وسلّم قال أخبرني جبرئيل أنّ ابني الحسين يقتل
بعدي بأرض الطفّ وجاءني بهذه التربة
فأخبرني أنّها مضجعه از آن جمله است آنچه روایت کرد طبرانی از
عائشه رضی الله عنها که آن بشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که خبر داد مرا

مرا جبرئیل علیه السلام بآنکه فرزندم حسین کشته شود و پس مرا کمی برزمین طف
داد و آورد این خاک پس خبر داد مرا که آن مرقد او باشد توشیده نماند که طف
بالفتح و تشدید موضعی ست قریب بکوفه که حالا مشهور بکربلاست ومنه
ما اخرجه ابو داود والحاکم عن ام الفضل بنت الحارث ان النبی صلی
الله علیه وآله وسلم قال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا یعنی الحسین و
اتانی بتربة من تربته حمراء و از آن جمله ست آنچه برآورد ابو داود و حاکم از ام الفضل
دختر حارث یعنی مادر عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که بدرستیکه پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود که آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد مرا بآنکه امت من قریب
ست که بکشد این پسرم را یعنی حسین را و داد مرا خاکی از خاک سرخ یعنی خاک سرخ
زمین مقتل او بمن داد واخرج احمد ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال لقد دخل علی البیت ملك لم یدخل علی قبلها فقال لی
ان ابن بنتك هذا یعنی حسینا مقتول وان شئت اریتك
من تربة الارض التی یقتل بها فاخرج
تربة حمراء و برآورد امام احمد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بدرستیکه
بتحقیق درآمد در خانه بر من فرشته که نیامده بود بر من پیش ازین پس گفت
بمن که پسر دختر تو که اینست یعنی حسین کشته شود واگر خواهی بنمایم ترا از خاک
زمینی که کشته شود بدان پس برآورد خاک سرخ را واخرج البغوی
فی معجمه من حدیث انس قال استاذن ملك المطر ربه ان یزور

النبي صلى الله عليه وآله وسلم والنبي صلى الله عليه وآله وسلم
في بيت ام سلمة فقال يا ام سلمة احفظي علينا
الباب لا يدخل احد فبينا هي على الباب اذ دخل الحسين
عليه السلام فاقتحم فوثب على رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلثمه
ويقبله فقال له الملك اتحبه قال نعم قال ان امتك
ستقتله وان شئت اريك المكان الذي يقتل به
فاراه فجاء بسهلة او تراب احمر فاخذته ام سلمة
فجعلته في ثوبها قال ثابت كنا نقول انها كربلاء
واخرجه ايضا ابو حاتم في صحيحه وفي
رواية احمد في زيادة المسند قال ثم ناولني
كفا من تراب احمر وبرآورده بغوی امام محی السنه در معجم
خود از حدیث انس گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار
خویش باینکه زیارت کند پیغمبر صلی الله علیه آله وسلم را پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم درخانه ام المؤمنین ام سلمه بود پس گفت
آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار بر ما در را چنانکه هیچکس درنیاید
پس درین میان ام سلمه در نگهبان بود که ناگاه درآمد حسین پس بجست و
درون شد در خانه پس برجست بر پیغمبر خدا صلی الله علیه آله وسلم پس پیغمبر خدا صلی الله

الله علیه وآله وسلم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشته
بآنحضرت که آیا دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشته که هر آینه امت تو
زود باشد که بکشند این محبوب ترا و اگر بخواهی بنمایم ترا مکانی که کشته شود
در آن پس نمود آن را پس آورد خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه
آن خاک را پس بست آنرا در پارچه خود گفت ثابت که راوی این حدیث است
که بودیم ما که میگفتیم آن زمین کربلا است و نیز برآورده این حدیث را ابو حاتم
در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند آمده که گفت پس تر داد من
کف دست از خاک سرخ یعنی در زیادت مسند امام احمد بجای فجاء بسهلة او تراب احمر
عبارت ثم ناولنی کفا من تراب احمر واقع است بالجمله این حدیث را امام احمد
اسنه در کتاب معجم خود از حدیث انس برآورده و ابو حاتم در صحیح خود نیز
روایت کرده و در زیادت مسند امام احمد هم بتغییر یسیر وارد شده قال

أخرج الحاكم والبيهقي عن أم الفضل بنت الحارث قالت
دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوماً بالحسين
فوضعته في حجره ثم حانت مني التفاتة فإذا عينا رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم تهريقان من الدموع فقال
أتاني جبرئيل فأخبرني أن أمتي تقتل ابني
هذا أتاني بتربة من تربته حمراء

و برآورده حاکم و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که آوردم

روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسین را نشانیدم او برادر کنار
آنحضرت باز یکباره اتفاق افتاد از حسن اتفاقی با آنحضرت پس نگاه کرد
چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بریخت سرشکبار اپس فرمود که آمد بمن
جبرئیل و خبر داد مرا که هر آینه امت من خواهد کشت این فرزند مرا و داد مرا خاک
از خاک سرخ مقتل او واخرج ابن راهویه والبیهقی وابونعیم
عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اضطجع ذات یوم فاستیقظ وهو خاثر وفی یده تربة حمراء یقلبها
قلت ما هذه التربة یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل ان هذا یعنی
الحسین یقتل بارض العراق وهذه تربتها در آورد اسحق بن راهویه و بیهقی و ابونعیم
از ام المؤمنین ام سلمه که هر آینه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر پهلو خوابید
روزی پس بیدار گشت در حالیکه اندوهگین و غمناک بوده و در دست آنحضرت
خاکی سرخ بوده که زیر و بالا میکرد آنرا گفتم که این چه خاک است ای پیغمبر خدا فرمود
که خبر داد مرا جبرئیل که بتحقیق این فرزند یعنی حسین کشته شود بزمین عراق
و این خاک آن مقام است واخرج البیهقی وابونعیم عن انس قال
استاذن ملک المطر ربه ان یاتی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فاذن له فدخل الحسین فجعل یقع علی منکب
النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال الملک اتحبه
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نعم قال فان

امتك تقتله وان شئت اريتك المكان الذي يقتل
فيه وضرب بيده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمة
فصرته في ثوبها وكنا نسمع انه يقتل بكربلاء
برآورد بیهقی و ابونعیم از انس گفت اجازت خواست فرشته موکل باران
از پروردگار خود باینکه بیاید نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس اجازت داد
او را پس دران حال درآمد حسین پس سوار شد بر دوش پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم پس گفت آن فرشته آیا دوست میداری این را فرمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم آری گفت آن فرشته بتحقیق امت تو بکشند این را
واگر خواهی بنمایم ترا مکانی را که دران کشته شود پس برد دست خود را
پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس بگرفت آنرا ام سلمه و بست آنرا در پاره
خود را وی گوید که بودیم ما که می شنیدیم که بتحقیق او یعنی حسین کشته شود
در کربلا واخرج ابو نعيم عن ام سلمة رضي الله عنها قالت
كان الحسن والحسين يلعبان في بيتي فنزل جبرئيل
فقال يا محمد ان امتك تقتل ابنك هذا من بعدك واومى الى
الحسين واتاه بتربة فشمها ثم قال ريح كرب وبلاء وقال
يا ام سلمة اذا تحولت هذه التربة دما فاعلمي ان ابني قد قتل فجعلتها في
قارورة برآورد ابونعیم از ام سلمه رضی الله عنها که گفت امام حسن و حسین بازی
میکردند در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد هر آینه امت تو

بکشند پسر ترا که امت بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین و آورد خاکی را پس بوئید آنحضرت علیه الصلوة والسلام آنرا پس فرمود که بوی کرب و بلاست و فرمود که ای ام سلمه هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که پسر من یعنی حسین هر آینه کشته شد پس نگاهداشت ام سلمه آنخاک را در شیشه پوشیده نماند که در بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقول است که روز که حسین کشته شد آنخاک خون گشت و در بعض روایات بجای لفظ خاک لفظ سنگریزه وارد شده چنانچه مرویست که چون حصات مقتل حسین را جبرئیل بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم داد آنحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند که روزیکه ازین سنگریزه ها خون جاری شود بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا من آن شیشه را کشادم دیدم که ازان سنگریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقول است که چون شب قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگفت شعر

ایها القاتلون جهلا حسینا ٭ ابشروا بالعذاب والتنکیل ٭
قد لعنتم علی لسان داود ٭ وموسی وحامل الانجیل ٭

یعنی ای کشندگان حسین از روی جهل و نادانی مژده باد شمارا بعذاب و رنج و بند و مقید بودن بتحقیق لعنت کرده شدید شما بر زبان داود و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را حضرت داود و موسی و عیسی علیهم السلام لعنت کرده اند و اخرج ابن

ابن عساکر عن محمد بن عمر بن حسن قال کنا مع الحسین بنهر
کربلاء فنظر الی شمر ذی الجوشن فقال صدق الله ورسوله
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کانی انظر
الی کلب ابقع یلغ فی دماء اهل بیتی وکان شمر ابرص

وبرآورد ابن عساکر از محمد بن عمر بن حسن گفت که بودیم همراه حسین بر رود نهر کربلا
که رودقطعه فرات اند پس نظر کرد حسین بسوی شمر ذی الجوشن پس گفت راست گفت
خدا و رسول خدا فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گویا من می بینم بسوی سگی
ابلق که دهن می اندازد در خون اهلبیت من و بود شمر ابرص یعنی بیماری برص را
که جلد بدنش از داغهای سفید و رنگی پیدا کرده بود و فی الواقع که این ملعون
نسبت بدیگران زیاده تر حریص بخون اهلبیت بود چنانکه مخبر صادق علیه الصلوة
والتحیة بشاره بآن فرموده و اخرج ابن السکن والبغوی فی

الصحابة وابو نعیم من طریق سحیم عن انس بن الحارث
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم یقول ان ابنی هذا یقتل بارض یقال لها کربلاء فمن
شهد ذلک منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلاء
فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه وبرآورد ابن السکن و امام بغوی در کتاب

الصحابه و ابو نعیم از طریق سحیم از انس بن حارث گفت که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم را که می گفت بتحقیق که این پسر من یعنی حسین کشته شود بزمینی که

آمد اگر بلا میگویند پس کسیکه حاضر شود از شما درین واقعه پس باید که یاری کند او را پس بر آمد انس بن حارث که راوی اینحدیث است به کربلا پس کشته شد در آنجا همراه حسین علیه السلام مخفی مباد که این حدیث از احادیث است پس کسیکه این کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق علیه الصلوة والسلام شنید امتثال مضمونش بر ذمه او لازم افتاد ولهذا انس بن الحارث بانچه واجب الانقیاد بود عمل نمود

اخرج البیهقی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان الحسین دخل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وعنده جبرئیل فی مشربة عائشة فقال له جبرئیل ستقتله امتك وان شئت اخبرتك بالارض التی یقتل فیها واشار جبرئیل بیده الی الطف بالعراق فاخذ تربة حمراء فاراه ایاها واخرجه من طریق اخر عن ابی سلمة عن عائشة موصولا

و بر آورد بیهقی از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستیکه حسین در آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نزد آن حضرت جبرئیل بر بالا خانه عائشه بود پس گفت جبرئیل با آنحضرت علیه الصلوة والسلام که زود قتل کند او را یعنی حسین را امت تو و اگر بخواهی خبر دهم ترا بآن زمینی که کشته شود در آن و اشاره کرد جبرئیل بدست خود بسوی طف که نام موضعیست در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سرخ را پس نمود آنخاک را بآن حضرت و برآورده بیهقی این حدیث را از طریق دیگر از ابی سلمه از عائشه موصول یعنی بذکر راوی

راوی حدیث از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آن راوی درین حدیث
ام المومنین عائشه است پس این حدیث موصول است و سند حدیث اول
مرسل است که در آن ذکر راوی از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیست

وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ اِنَّ ابْنَ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِیْنَۃَ
فَاُخْبِرَ اَنَّ الْحُسَیْنَ قَدْ تَوَجَّهَ اِلَی الْعِرَاقِ فَلَحِقَهٗ فِیْ مَسِیْرَةِ
لَیْلَتَیْنِ مِنَ الرَّبَذَةِ فَقَالَ لَهٗ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَیَّرَ نَبِیَّهٗ بَیْنَ الدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَةِ فَاخْتَارَ الْاٰخِرَةَ وَلَمْ یُرِدِ الدُّنْیَا وَاَنْتُمْ بَضْعَةٌ مِّنْهُ وَاللّٰهِ
لَا یَلِیْهَا اَحَدٌ مِّنْکُمْ اَبَدًا وَمَا صَرَفَهَا اللّٰهُ عَنْکُمْ اِلَّا لِلَّذِیْ هُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ
فَارْجِعُوْا فَاَبٰی فَاعْتَنَقَهُ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ اَسْتَوْدِعُکَ اللّٰهَ مِنْ قَتِیْلٍ

و برآورد بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر در آمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین
متوجه بسوی عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت دو شبانه
ربذه و ربذه بفتح رای مهمله و بای موحده و ذال معجمه بهای هوز رسیده
منزل از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق
خدای تعالی اختیار داد پیغمبر خدا را میان دنیا
و آخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را و نخواست دنیا را و شما جگر پاره ان
حضرت هستید قسم بخدا که والی و متصرف نگردد دنیا را یکی از شما گاهی و باز نداشت
دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن بهتر است در حق شما پس بازگردید پس انکار
کرد امام حسین پس در بر گرفت ابن عمر امام حسین را و گفت که سپرد میکنم ترا بخدا

که قتیل و شهید باشی یعنی هرگاه ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر روانگی حضرت امام حسین
از مکه بجانب عراق شنید شتابانه دوید و مسافت دو شبانه از یزید را طی شده
ممانعت از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
هستید که با وصف تخییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده امت را
بلوث حطام دنیوی نیالوده و از انجا که نعیم اخروی را برای شما عوض زخارف
دنیوی قرار داده اند احدی از اہل بیت نبوت ممتع از متاع دنیای دنی نخواهد یافت
پس صواب دید ہمین ست که انعطاف عنان عزیمت فرموده سلوک طریق مراجعت
سمت معظمه نمایید چون آنحضرت ہدف سہام تقدیر گشته و گردن بتسلیم تقضای
الہی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میدانست که سائق مشیت
ایزدی مناصی بجز رضا بقضا ندارد عسر ضد ابن عمر را بسمع قبول نشنید
فسخ عزیمت اختیار نکرد و ابن عمر ہنگام استیداع حضرت امام حسین را در بر گرفته
و کلمه تاسف و تلہف بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این ہمه ہنست که در همین
سفر پر خطر کارگذاران قضا و قدر رضای احکام تقدیر خواہند کرد و الا
شرف رفاقت خود را انگسند نمیکشید بلکه اختیار معیت مسعادت ابدی
میگردید و ہمین عذر از جانب دیگر خواص مثل عبد الله بن عباس
و محمد بن الحنفیه و غیر انہا قابل قبول ست و الا از ہمچو ابن عباس و دیگر
رسالت با وصف علم بشہادت سید الشہدا در مقام کربلا تنہا عدا از زبان
ہنگام عزیمت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب ست که ایشان

وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ مَا كُنَّا نَشُكُّ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَافِرُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِالطَّفِّ

و برآورد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیکردیم ما و اهلبیت کثیره در اینکه به تحقیق حسین کشته شود در طف که موضعی در زمین کربلاست بدیهی است که ابن عباس و دیگر اهلبیت اگر میدانستند که در همین سفر سابقه ازلی کار خود خواهد کرد اصلاً هنگام عزیمت از کوفه دست از رفاقت بر نمیداشتند حضرت امام حسین را در وقت عزم عراق تنها نمیگذاشتند

وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ عَنْ يَحْيَى الْحَضْرَمِيِّ أَنَّهُ سَافَرَ مَعَ عَلِيٍّ إِلَى صِفِّينَ فَلَمَّا حَاذَى نِينَوَى نَادَى صَبْرًا أَبَا عَبْدِ اللهِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ قُلْتُ مَاذَا قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ حَدَّثَنِي جِبْرَئِيلُ أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ وَأَرَانِي قَبْضَةً مِنْ تُرْبَتِهِ

و برآورد ابو نعیم از یحیی حضرمی که به تحقیق که او سفر کرد همراه رکاب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بسوی صفین آن موضعیست مشهور بر کنار آب فرات که در آنجا جنگ عظیم میانه امیر المؤمنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد پس هرگاه مقابل نینوی شد ندا کرد که صبر و شکیبایی کن ای ابو عبد الله یعنی حسین بر نهر فرات یاد میکرد گفتم چه خبر است یعنی این چه گفتی گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل

هر آئینه حسین کشته شود بر نهر فرات و نمود مرا مشتی از خاک آن مکان زمین

روایت پیداست که جناب مرتضی کرم الله وجهه را علم به مقتل حسین علیه السلام

از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حاصل بود و تفصیل این اجمال ست آنچه ابونعیم

از اصبغ بن نباته روایت کرده چنانکه میفرمایند واخرج ابونعیم عن

اصبغ بن نباتة قال اتينا مع علي رضي الله عنه على موضع

قبر الحسين فقال ههنا مناخ ركابهم وموضع رحالهم

ومهراق دمائهم فتية من آل محمد يقتلون بهذه

العرصة تبكي عليهم السماء والارض

و برآورد ابونعیم از اصبغ بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله

عنه بر موضع قبر حسین پس فرمود علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان

ست موضع خیمه گاه ایشان و مکان ریختن خون ایشان نوجوانی چند از آل

محمد که کشته شوند درین میدان که بگرید بر ایشان آسمان و زمین واخرج الحاكم

وصححه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال اوحى الله تعالى

الى محمد صلى الله عليه وآله وسلم اني قتلت بيحيى

بن زكريا سبعين الفا واني قاتل بابن بنتك

سبعين الفا وسبعين الفا

و برآورد حاکم و تصحیح کرد این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که

وحی فرستاد خدای تعالی بسوی محمد صلی الله علیه وآله وسلم که من کشتم بعوض

بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را از یهود و به تحقیق من خواهم کشت در
انتقام فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار را نتیجا عظمت و جلالت جناب خاتم الانبیا
علیه الصلوة والسلام کنایه کرده نیست که بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا
هفتاد هزار کشته شد و بعوض انتقام خون حضرت سید الشهدا و چندان یعنی
یک لک و چهل هزار مقتول کردد و مصداق این خبر اولا در واقعه مختار و
ثانیا در اوایل دولت عباسیه بزمان علی سفاح بظهور آمد واخرج
احمد والبیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال
رایت النبی صلی الله علیه واله وسلم فی النوم ذات
یوم نصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها
دم فقلت ما هذه قال دم الحسین واصحابه لم
ازل التقطه منذ الیوم فاحصی ذلک الوقت فوجد قد قتل ذلک الیوم
در جا آمده واحمد و بیهقی از ابن عباس رض گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
روزی در خواب بوقت نیم روز پریشان مو غبار آلوده در دست مبارک
اوشیشه که در آن خون است پس گفتم که این چیست فرمود که خون حسین و یاران
اوست که برچیدم و بر داشتم آنرا بروز قتل او و ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم
آن وقت را باز دریافتم که به تحقیق کشته شد حسین همان روز یعنی روزی که من
این خواب دیده بودم واخرج الحاکم والبیهقی عن ام سلمة
قالت رایت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی المنام

وعلى رأسه ولحيته التراب فقلت ما لك يا رسول الله قال شهدت قتل الحسين آنفا

وبرآورده حاکم وبیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را
در خواب و حال آنکه سر و ریش مبارک آن حضرت خاک‌آلوده بود پس گفتم
که چه حال است ترا ای پیغمبر خدا فرمود که اینک در مقام قتل حسین علیه السلام حاضر
بودم مؤلف گوید بر ناظرین اسفار اخبار و آثار مخفی و مستتر نخواهد بود که چون صدای
ناله عباس که روز بدر ایشان را همراه کفار مکه اسیر کردند جناب رسالت‌مآب
صلی الله علیه وآله وسلم را تمام شب از خواب باز داشت حال پرملال جناب رسول
خدای متعال را در معرکه کربلا قیاس کردنیست که از تشنگی عترت طاهره و
قتل و ذبح نونهالان گلشن رسالت و نبالت خاصه گل سرسبد چمن نبوت
و امامت یعنی امام حسین علیه السلام و رفتن اهلبیت بر شتران خشک پالان
و نزول مصائب بیکران بر سر وقت زنان و یتیمان بر روح مقدس سرور
پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موی سر مبارک و غبارآلودگی جسم
مقدس التفات باید کرد خون حسین علیه السلام و یاران او از زمین و داشتن در شیشه خاک‌آلوده
بودن سر و ریش آن حضرت و حاضر شدن بمقتل حسین چنانکه در روایت ابن
عباس و ام سلمه است چه عجب بلکه هرگاه آواز گریه حسین در طفلگی آنحضرت را ایذا
رسانیده و حضرت سیدة النساء را در این خصوص بخطاب نمود الم تعلمی
ایذا میرسانید مخاطب گردانیده پس شوهر ما تحمل اینهمه چه باید گفت که آنجا

آدم تا ایندم چنین معامله احدی بچشم ندیده و نه بگوش شنیده اگر قیام قیامت موقت بو
خودش نمی بود جای آن بود که آن روز جگر آسمان پاره پاره شده مانند قطرات
مقطرات بر زمین بچکیدی و دامن زمین چون کتان از ماه چاک چاک گردیدی اما
ناشکیبی خون باریدن آسمان و سیاه شدن جهان وغیر آن از خوارق
زمان که بیانش میرود در چه حساب است واخرج البیهقی وابو نعیم
عن بصرة الازدیة قالت لما قتل الحسین مطرت السماء دما
فاصبحنا وحبابنا وجرارنا وكل شيء لنا ملآن دما
و برآورد بیهقی وابونعیم از بصره ازدیه گفت که هرگاه شهید شد حسین خون بارید
آسمان پس صبح کردیم باین حال که خمهای ما و سبوهای ما و هر ظرفیکه از آن ما بود پر از
خون بود واخرج البیهقی وابو نعیم عن الزهری قال بلغنی
انه یوم قتل الحسین لم یقلب حجر من احجار بیت المقدس
الا وجد تحته دم عبیط و برآورد بیهقی وابونعیم از زهری گفت که
بمن رسید که بتحقیق روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای
بیت المقدس مگر یافته شد زیر آن خون تازه و در روایت سرخی واخرج
البیهقی عن ام حبان قالت یوم قتل الحسین اظلمت
علینا ثلاثا ولم یمس منا احد من زعفرانهم شیئا
فجعله على وجهه الا احترق ولم یقلب
حجر بیت المقدس الا وجد تحته دم عبیط و برآورد بیهقی

از ام حبان گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و هیچ کس مس نکرد
یکی از ما از زعفران خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر بسوخت کرد و برداشته نشد
هیچ سنگ بیت المقدس مگر یافته میشد زیر آن خون تازه در غایت سرخی
و نیز مرویست که آنروز هیچ سنگی در دنیا برداشته نشد مگر زیر آن خون تازه یافت
سرخی شده و اخرج البیهقی عن علی بن مسهر قال حدثتنی جدتی
قالت کنت ایام قتل الحسین جاریة شابة فکانت
السماء ایاما تبکی له و برآورد بیهقی از علی بن مسهر گفت که خبر
داد مرا جده من گفت که بودم روزهای شهادت حسین دختر نوجوان پس آسمان
میگریست او تا روزهای چند باید دانست که روایات عدیده در باب گریه آسمان
از سلف منقول است چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده از روز قتل
حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و از
ثعالبی منقول است که آسمان بر حسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی اوست و گفت
که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان که
محسوس در جهان است بعد قتل حسین حادث شد و قبل از آن این سرخی نبود
وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد نیز مرویست که سرخی شفق در افق
آسمان قبل از شهادت شاه شهیدان مرئی و محسوس نبود و ابن جوزی
گوید که حکمت در سرخ شدن آسمان اینست که چون از عروض غضب خون
بجوش می آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد و ذات باری تعالی که منزه از

از جسم لوازم این است آن شاه بغضب خود را بذریعه سرخی کناره آسمان ظاهر کرد
تا این سرخی شفق دلیل روشن بر عظمت معصیت قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب
الهی بر ایشان باشد و بعضی گویند که بعد قتل حسین تا هفت روز آسمان گریه کرد
و گریه او به مرتبه رسیده بود که از سرخی آسمان دیوارها و عمارتها همرنگ ملحفه معصفر
گشته بود و کواکب و شهب از آسمان چندان بارید که بیکدیگر افتاد و روز
قتل حسین علیه السلام خون از آسمان بارید که تا مدتی نشان آن بر زمین باقی ماند و هر
لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی رنگ آن تا پاره پاره شدن رو
زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از آسمان خون بارید که از
خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه روان بوده و سر حسین را که بدار الاماره
کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه ها خون روان گردید و برآمدن خون تازه
بغایت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران و در متن رساله بروایت
زهری و ام حبان مذکور است و مرویست که روز قتل حسین آفتاب کسوف گرفت و
ستاره ها در نیمروز نمودار شد و مردمان گمان بردند که قیامت قائم گشته و
این انواع علامات است و دیگر از جمله آثار و علامات است که ارشاد میشود

واخرج البيهقي عن جميل بن مرة قال اصابوا ابلا في عسكر الحسين
يوم قتله فنحروها وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا
ان يسيغوا منها شيئا

ترجمه آورده بیهقی از جمیل بن مره گفت که
بغارت بردند لشکریان یزید شتران را که در لشکر حسین بودند روز قتل آنحضرت

پختے کردند تا اثر او گشته شد آنهارا پس کردید گوشت شتران باشد حنظل

پس بعضی گفتند که از حلق فرو بردند از ان چیزی را و از ترجمه صواعق منقول است

که قافله برانداز در سر زمین بسوی عراق می رفت با لشکر یزید که بودن

می رفت هر انگشت که دو شتران که برازند در سر بود بر سر آنها تا حق

و بعضی گویند که ورسی که در لشکر قاتلان بود در روز قتل حسین تمنا کشیدند

که حلال کردند از گوشت آنها آتش بر می آمد و همچو شیخ برای عبرت سامعان

و عبرت ناظران بوده و آنچه برای تعذیب قاتلان است بیانش میرود که

اَخرج ابو نُعَيم من طريق سُفيان عن جدّته قالت شَهِدَ رَجُلانِ قتلَ الحُسين فامّا احدُهما فطالَ ذكرُه حتّى كانَ يَلُفُّه وامّا الآخرُ فكانَ يَستقبِلُ الرّاوِيَةَ بِفيهِ حتّى يأتِيَ على آخِرِها فما يُروى

و ابو نعیم برآورد

از طریق سفیان از جده خود گفت حاضر شدند دو مرد قتل حسین را پس اما یکی از آنها

پس عضو تناسل او دراز شد تا آنکه می پیچید آنرا و گویند که در کمر می بست گویند

که بگردن همچو ریسمان می پیچید و اما دیگری پس حالش بجائی رسید که استقبال

میکرد و یکبار پر از آب را بدهن خود تا آنکه تمامی نوشید آنرا و سیراب نشد

همچنین قاتلان دیگر بعذاب و نکال مبتلا شده بودند چنانچه بعضی از آن اکثر خدا

خوب است در خاتمه مذکور شود و باقی از آثار و علامات خون حسین است آنرا باید

اَخرج ابو نُعَيم عن حَبيب بن ثابت قال سمعتُ الجِنَّ تنوحُ على

على الحسين وهي تقول شعر مسح النبي جبينه * فله
بريق في الخدود * ابواه في عليا قريش * وجده خير الجدود
و بیرون آورده ابو نعیم از حبیب بن ثابت گفت که شنیدم زنی را از جنیان که میگریست
بر حسین در حالیکه میگفت که مسح کرده بود سید پیغمبر پیشانی او را پس بود برای
او نور و لمعان در رخسارها پدر و مادرش بودند از بزرگان قریش و بود جدش
بهترین جدها یعنی جنیه نوحه میکرد بر حسین و میگریست بران و میگفت این شعر را

واخرج ابو نعيم من طريق حبيب بن ثابت عن ام سلمة قالت
ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبي صلى الله عليه وآله وسلم
الا الليلة وما ارى ابني الا قد قتل يعني الحسين فقالت لجاريتها
اخرجي فاسألي فاخبرت انه قد قتل وان الجنية تنوح شعر
الا يا عين فانهملي بجهد * ومن يبكي على الشهداء
بعدي * على رهط تقودهم المنايا * الى متجبر
في ملك عبدي * و بیرون آورده ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت از ام سلمه
گفت نشنیدم نوحه و گریه جن را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم مگر امشب و نمی بینم مگر اینکه پسر من بتحقیق کشته شد یعنی حسین پس فرمود
کنیزش را که بیرون رو پس بپرسی پس خبر داد کنیز باینکه بتحقیق کشته شده حسین و
بدرستیکه جنیه نوحه میکند و میخواند آگاه باش ای چشم پس گریه و زاری بکن
بکوشش تمام و کیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گروهی که کشید ایشان را

اسباب بیعت نسبت بظالم کشیش در سلطنت زمان من و گویند که حضرت امام
دریافت این ماجرا القدر گریست که از هوش رفت و تا دو غشی بود
وَاَخْرَجَ اَبُوْ نُعَیْمٍ عَنْ مَزِیْدَةَ بْنِ جَابِرٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ اُمِّهٖ قَالَتْ
سَمِعْتُ الْجِنَّ تَنُوْحُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَهِیَ تَقُوْلُ شِعْرًا نَعٰی حُسَیْنًا
هَبَلًا* كَانَ حُسَیْنًا جَبَلًا و برآورد ابونعیم از مزیدة بن جابر حضرمی
از مادر خود گفت که شنیدم جن را که با آواز بلند گریه میکرد بر حسین و میگفت که خبر
حسین مرا غمگین شده بود حسین با جمال و کوه صبر و استقلال پوشیده نماند که سابق
گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن بیاد کرد اوصاف حمیده و خصال
پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام است نه نوحه متعارف و مرسوم اهل
بدعت و عمل زمان جاهلیت که آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیحه وعید
شدید بران وارد است وَاَخْرَجَ اَبُوْ نُعَیْمٍ مِنْ طَرِیْقِ ابْنِ لَهِیْعَةَ عَنْ اَبِیْ
قَبِیْلٍ قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ احْتَزُّوْا رَاْسَهٗ وَقَعَدُوْا فِیْ
اَوَّلِ مَرْحَلَةٍ یَشْرَبُوْنَ النَّبِیْذَ فَخَرَجَ عَلَیْهِمْ قَلَمٌ مِنْ حَدِیْدٍ
فَكَتَبَ سَطْرًا بِدَمٍ اَتَرْجُوْ اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْنًا* شَفَاعَةَ
جَدِّهٖ یَوْمَ الْحِسَابِ* و برآورد ابونعیم از طریق عبد الله بن لهیعة که محدث مشهور است
از ابی قبیل گفت که هرگاه شهید شد حسین بریدند سر او را و نشستند در اول
منزل می نوشیدند نبیذ پس برآمد برایشان قلمی از آهن پس نوشت سطری
از خون آیا امید میدارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد او روز حساب

یعنی چون سر مبارک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی
شام میبردند همین که در اول منزل رسیدند و بخوردن نبیذ مشغول شدند
دیدند که قلم آهنی از غیب پیدا شد و سطری یعنی بیت مرقوم را چون نوشت
و بعضی گویند که چون دشمنان اهلبیت را بر شتران نشانده و سر امام مظلوم را
بر نیزه کرده نشسته بطرف شام روانه شدند بمنزلی رسیدند و در آنجا دیری بود
در دیوار آن دیر کنشت دیدند که بر دیوار آن این بیت بود هر قوم سبب از راهب
آن دیر پرسیدند که نویسنده این بیت کدام است راهب گفت که من اینجا سیصد سال
که این بیت برین دیوار از مدت پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشته شده است ۱۵
و بعضی گویند که دیوار دیر شکافته شد و دست و قلم از آن بیرون آمد و این بیت
را از خون نوشت و گویند که چون راهب بحال اسیران اهلبیت وقوف یافت
سر مبارک سید الشهدا بر سر نیزه دید با خود گفت که این قوم بد باشند که پسر نبی
خود را کشتند و اهلبیت او را ذلیل و خوار کردند و با آن جماعت اشقیا خطاب نموده
گفت که ده هزار درم از من اینک بگیرید و این سر که بر نیزه میدارید یک شب پیش
من بگذارید پلیدیان که از بس حریص طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب
سر مبارک را از دست اینها گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و بر زانوی
خود نهاده مشاهده انوار خدا و جمال حق نما میکرد و بدیده سر خود معاینه
میدید که انوار تجلیات از سر مبارک تا آسمان میرود و طبقات نور پی در پی
تا صبح از آسمان بر سر مبارک می‌آید بملاحظه این حال مسلمان شد و بقیه

خود را در محبت و ولای اهلبیت و انقیاد احکام اسلام کند را پیشه و بایفای عهود
پرداخته ده هزار درم بآن کرد و بجستان نهاد هرگاه آن بدمالان درهم را
از صره کشیده خواستند که میانه خود قسمت نمایند که آن دراهم خاکستر بود و بر
و بر یک طرف از آنها آیه ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بطرف دیگر
کریمه وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون رقمی بود بر ارباب بصیرت و
اصحاب معرفت پوشیده و پنهان نبوده باشد که همه آثار عجیبه و شواهد غریبه
بیانش رفت برهان ساطع و حجت قاطع بر عظمت واقعه کربلا و شهادت سید الشهدا
ست لیکن امری که عجیب تر از ان متصور نیست بگوش حق نیوش باید شنید که از
میرود و تتمه کلام بران می شود أخرج ابن عساکر عن المنهال بن عمرو
وقال انا والله رایت راس الحسین حین حمل وانا بدمشق
وبین یدی الراس رجل یقرء سورة الکهف حتی
بلغ قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف و
الرقیم کانوا من ایاتنا عجبا فانطق الله الراس بلسان
ذرب فقال اعجب من ذلک قتلی وحملی و برآورد ابن عساکر از
منهال بن عمرو گفت که من بخدا دیدم سر حسین را وقتیکه برده شد بر نیزه و
من بدمشق بودم پیش سر مبارک مردی میخواند سوره کهف را تا آنکه رسید بآیه
که معنی آن ایست آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از عجیب نشانهای ما
بودند پس گویا کرد خدا تعالی سر مبارک را بزبان تیز فصیح گفت عجیب تر

تر از پس کشته شدن جمعی بی تقصیر و بر شتر نشستن سر است پوشیده نماند که
قصهٔ اصحاب کهف که سیصد و نه سال بغار در خواب رفتند و چون بیدار شدند
یک دو روز یا پاره از آن مقدار خیال خود در یافته شدند هر چند مشتمل بر عجائب قدرت
الهی است چنانچه تفاصیل این قصه در تفاسیر قرآن و کتب تواریخ بجای خود
مذکور است لیکن قتل شاه شهیدان و حمل سر مبارک بر نیزه عجیب‌تر از آن است
که جماعت پیغمبریان با وجود تقید بکلمهٔ شهادت و اقرار نبوت خاتم
الرسالت باستعمال رسم و اسم اسلام بطمع خام حطام دنیوی بقتل فرزند دلبند
و جگرگوشهٔ بتول پرداخته بودند و دودمان رسالت را پامال حوادث و آفات ساختند
سر سردار نوجوانان بهشت را بتیغ و خنجر بریده بر سر نیزه کشیدند و مستورات
سراپردهٔ عصمت و طهارت را بی پرده بر پشت شتران نشانیده شهر بشهر گردانیدند
و دیگر از دست بیداد آن بیدادیان هر چه بسر وقت اهل بیت نبوت رفت
بیان شمهٔ از آن بزبان قلم گذشت و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
مؤمن و مسلمانان ظاهر می نمودند فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب

خاتمه در بیان حال قاتلان خسران مآل بر کسانیکه تصفح کتب تاریخ
نموده اند مخفی نبوده باشد که هر کسی که مباشر قتل و سهیم و شریک قاتلان
آنحضرت و ممد رسیدن بشهادت شاه شهیدان گردید قطع نظر از عذاب و نکال
اخروی که مستحق و سزاوار آنست درین دار ناپایدار بسزای کردار خود رسید
چنانچه از بعضی منقول است که هر کسیکه در معرکهٔ کربلا بمعرض مقابله حضرت سید الشهدا

بودنی و دیدن عذاب و کشیدن سزای اعمال بد از دنیا رفت بعضی از قتل
و بعضی نابینا شدند و بعضی را روسیاه گشت بعضی را در اندک وقت ملک و دولت از دست
رفت و بعضی به تشنگی مردند و بعضی بدیگر عقوبات مبتلا گشتند مروی است که
جماعتی با هم گرد حرف میزدند که هیچکس را از دشمنان حسین ندیدیم که بدون ابتلا
مصیبت و بلا از دنیا رفته باشند که پیرمردی از آن جماعت گفت که من شریک
قتل حسین بن علی بودم و هنوز مصیبتی پیرامون حالم نگشت در این سخن بود که
برای درست کردن فتیله چراغ از جای خود برخاست شعله چراغ او را در گرفت
و سوزشی در نهادش افتاد که دور جامه میگشت و میگفت که سوختم سوختم تا آنکه
رفته رفته خویشتن را به دریا انداخت چون این آتش افروخته قهر الهی بود آب دریا
بکارش خاصیت روغن گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب جهنم شد و
از سدی روایت کرده اند که شخصی مرا بضیافت طلبید و مردم دیگر هم در یک
مجلس بودند که میانه کلام تذکره معرکه کربلا نیز بمیان رفت گفتند که هرکس شریک
قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده مرد میزبانی که امیر مجلس بود بی محابا گفت که
من حاضر معرکه کربلا بودم و هیچ آفتی بمن نرسید هنوز سخنش بانجام نرسیده
بود که شعله از چراغ جست و بر بدنش افتاد و تنش را تمام سوخت راوی گوید
بخدا که من بچشم خود دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مروی است
که مردی از لشکریان ابن زیاد که سر حسین را بر گردن اسب بسته بود و ...
... بعد از آنکه دیدند روی او ...

گفتندش تو که خوبترین مردم بودی و حسن و جمال تو ذکری چه شد که رویت باین روز
سیاه نشسته گفت از روزیکه سر حسین را تا شام آوردم دو کس هر روز و هر
آینده میروند و بازو گرفته مرا بنزد آتشی میبرند و واژگون بر آن می آویزند
و باز بر می آورند این است که رویش سیاه و حالش تباه است آخر آنکس بهمان
عذاب مبتلا مانده رهگرای وادی جهنم شد و از واقدی منقول است که مردی
از حاضرین قتل حسین بود و چون نابینا گشت از سبب پرسیدند گفت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که آستین تا بازو چیده و در دست
مبارکش شمشیر بود و کشیده در روبروی آنحضرت فرشی چرمین گسترده و تا
قاتلان حسین را ذبح ساخته بر سر آن فرشش انداخته اند همین که نظر آنجناب
بر این حقیر افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشمم کشید که کور شدم و گویند که
شخصی در شام از قتله حسین بود که رویش بچو روی خنزیر شده عبرت نگاه مردم
گردیده و روایت کرده اند که آنکس که تیری بگلوی عبدالله که شیرخواره یعنی علی اصغر
زده بود بمرضی مبتلا گشت که جانب رویش حرارتی و پس پشتش برودتی
پیدا شد که هر چند روبروی او بادبزن میکشیدند و عقب او تنور آتش می
افروختند همچنان واویلا میکرد و آنقدر تشنگی میداشت که سبوی آب میخورد
و فریاد العطش از کام و دهان او بلند بود و آخر شکمش شق شد و بهمان عقوبت بمرد
اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه کربلا بودند اما خواص پس از حال
یزید پلید و ابن زیاد و منبع فساد و ابن سعد و شمر بیکر و نظرای ایشان مجملا

باید شنید که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین [illegible] فارغ گردید حق تعالی آن [illegible]

را قطع نظر از امراض جسمانی که هر چند شاق [illegible] باشد لیکن [illegible]

آن سهل است بارتکاب افعال شنیعه مبتلا گردید که صورت غضب الهی [illegible]

[illegible] از ناصیه حال آن بد مآل هویدا بود [illegible]

[illegible] تا سه روز عوام و خواص سکنه آن بلده طیبه از قتل و غارت امان

نیافتند و هفتصد کس از صحابه کشته شدند و خانه ام المؤمنین حضرت ام سلمه را تاراج

نمودند و تا سه روز نمازیان مشرف بنماز در مسجد نبوی نگشتند و سگ و گربه [illegible]

[illegible] در مسجد شریف جا داشتند و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریرش بحال خود میلرزد

یزیدیان در مسجد نبوی [illegible] بظهور آوردند و از آن جمله

هتک حرمت کعبه معظمه که از سنگ منجنیق شامیان صحن حرم محترم پر گشت و ستونهای

مسجد شکست و لباس کعبه را سوختند و پرده که بر در کعبه کشیده بود آنرا [illegible]

ساختند تا آنکه روزی چند خانه کعبه بی لباس و اهل بیت اندوه و ایذا [illegible]

و از آنجمله است حلت و اباحت منهیات شرعیه از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر

تزویج برادر با خواهر و مثال آن که دلیل صریح بر تایید کفر و کافری [illegible]

این سوانح و حوادث بجای خود مصرح است مختصر آن شورش [illegible] سه سال [illegible]

با ابتلای چنین عقوبات از بادشاهی خود دم زده پانزدهم ربیع الاول [illegible]

[illegible] که مشهور [illegible]

[illegible] سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل نکبت از دنیا [illegible]

است که در روز [illegible] که از جور و تعدی یزید بظهور آمد بهانه نوازن مستغنی
دختر خسران را تو نشد [illegible] عاقبت کرده جنت اقامت خود وشش از دنیا بدوزخ
شتید چون یزید بن معاویه بن معاویه پسر یزید را که در حیات خود وشش ولی عهد
و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند همین که معاویه بادشاه شد بر منبر
رفته بعد حمد خدای جل وعلا و نعت سرور انبیا علیه الصلوة والثنا گفت که
خلافت امر مصنوع خدا و حق خلفای با صفاست جد من معاویه بن ابی سفیان
از راه خلاف با علی مرتضی که احق واولی بخلافت بود نزاع و جدال کرد و بعد او
پدرم که بهیچگونه اهلیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت بجا نشست و برای استحکام
حکومت خود همچو حسین بن علی فرزند رسول را کشت آخر جوان بمرد و نکال و
وبال و این طمع حکومت چندروزه همراه خود برد بعد ازین زار زار گریست
و گفت که من میدانم که محاربه با حسین بسیار بد بود که پدرم نمود بازگشت او
بسوی جهنم است که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و بتخریب
مدینه طیبه پرداخت و هتک حرمت خانه کعبه وا داشت من درین خلافت
لذتی نمی یابم از اولاد ابوسفیان هر کسی را که راضی شوید امیر گردانید من عقد بیعت
خود را از گردن مسلمانان برآوردم پس از منبر فرود آمد و بعد لشکر در خانه
خود را [illegible] خلائق نشست و بعد ازان بجوار رحمت حق پیوست اما بهادران
خسران آل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بدبخت در قتال مختار بن عبید
ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بکوفه بکشتند [illegible] نیست

که چون مختار استیلا بر کوفه یافت عرض اسیران خواست و فرمان داد و کسانی که
در لشکر ابن سعد شریک قتال حسین بن علی بودند یک یک را بمن نشان دهید چنانکه
چند صد کس را نشان دادند همه را که [illegible] بودند بدار کشیدند و مختار غلام خاص
خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص بن [illegible] حاضر شد مختار پرسید که
پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت کجا بود آن زمان که از حکومت ری و
امثال آن دست برداشته چگونه بخانه نشست روز قتل حسین چرا خانه
اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد ببریدند و پسرش را نیز کشتند و شمر را طلبیده
نیز گردن زدند و سرهای اینها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد پس حکم داد که
هر مردمان که در لشکر ابن سعد در صحرای کربلا بودند هر کرا بیابند بکشند چون مردم
دانستند که مختار در صدد قصاص حسین است از کوفه قصد گریز به بصره کردند
لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس که دستیاب میشد میکشتند و نعش میسوختند
و خانه او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند
فرمود که اول هر دو دست و پای او ببریدند بعد از آن بدار کشیدند پس نعش
با آتش سوختند همچنان دیگران را که از لشکریان ابن سعد یافتند میکشتند
القصه چون مختار از قتل ابن سعد و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعنة الی
الی یوم الحساب خاطر جمع کرد در بند قتل ابن زیاد افتاد چنانچه ابراهیم بن مالک
اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابله ابن زیاد فرستاد چون ابراهیم بحد موصل
واصل شد ابن زیاد بکنار دریایی که بفاصله پنج فرسنگ از موصل واقع است

است لشکر کشیده بجانب مقابله پرداختند تا آنکه دم صبح محاربه از طرفین بظهور آمد
هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام را که همراه ابن زیاد بود شکست داد و فتح از ایشان
نمود و بفرار نهاد و لشکر ابراهیم تعاقب فراریان نمود و ابراهیم حکم داد که از فوج
مخالف هر کس را که یابند زنده نگذارند چنانچه بسیاری را از همراهیان ابن زیاد
از جان کشتند و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کردند
ابراهیم آنرا پیش مختار بکوفه فرستاد و چون سر ابن زیاد بکوفه رسید مختار بزم خود
آراسته و اهالی کوفه یکجا ساخته بدار الاماره جلوس نموده فرمود که سر ابن زیاد
حاضر کنید چون سرش حاضر کردند گفت که اینست سر ابن زیاد ای مردم کوفه
ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت و از مفتاح النجاة منقول است
که در واقعه مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل رسیدند و این واقعه روز
عاشورا سال شصت و هفت هجری بعد شش سال از معرکه کربلا اتفاق افتاد
در روایات صحاح مروی است که هرگاه سر ابن زیاد و سرداران او را پیش
مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد
رفت و اندکی قرار گرفته از دهان او بر آمد باز در بینی رفت تا غائب شد که چنین
تا سه بار آمد و رفت کرد و بالجمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر ذی الجوشن
و عمر بن الحجاج و قیس بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و
عبد الله بن قیس و حکیم بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید
بعقوبت ها مبتلا شده بقتل رسیدند و تنهای ایشان را زیر سم اسپان گذاشتند

و بسیاری از آنها را دوانیدند چندانکه استخوانهای ایشان ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد
پوشیده مباد که در کتب تاریخ اختلافست در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر ذی الجوشن
قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن و کیفما کان منتقم حقیقی جل شأنه
که بیانش در ضمن اخبار واقعه کربلا مرقوم است حالیکه مرقوم شد سزای اعمال قتله
را از دست مختار یکبار آنها داد که شقاوت ازلی بنهایت کار ظاهر در نتیجه
انتقام مختار کرده چنانچه تفصیل حال بد مآلش در کتب تاریخ مسطور است
هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مسلط شد داعیه محاربه با عبدالله
بن زبیر در سرش جا کرد و عبدالله بر اراده مختار وقوف یافته مصعب بن زبیر برادر
خود را بمحاربه مختار نامزد کرد چون مصعب از بصره بمحاربه مختار روان شد
میانه مصعب و مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب گردید و
مختار درین معرکه بقتل رسید بعد از آنکه مصعب بن زبیر بر کوفه و نواحی آن استیلا
یافت عبدالملک بجنگ مصعب برخاسته هنگامه قتال گرم ساخت و فتحیاب شد و
مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسید از ابن عمر لیثی منقول است
که با عبدالملک گفت که من اولا سر حسین را بدار الاماره در پیش ابن زیاد
دیدم بعد از آن سر ابن زیاد را پیش مختار و بعد از آن سر مختار را در حضور مصعب بعد از آن
بمجلس تو می بینم پس ازین دار الاماره پناه میجوییم که بدشگونیست که باشد
رئیسان باینجا می شود عبدالملک باصغای این سخن از مجلس برخاست
کرد بنای این قصر نامبارک را از پا در آورد مجملا هرگاه عبدالملک

یافت و مصعب کشته شده کوفه و نواحی آن در تصرف او درآمد خواست که سپاه
برای قتال عبدالله بن زبیر که نشسته در اول و بلکه هیچکس اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و
قتال در آن حرام است چگونه به مقابله بر خیزد ولی حجاج پیش عبدالملک حاضر شده گفت
که من در خواب دیده ام که سر ابن زبیر را از تنش بریده ام عبدالملک دانست که حجاج را رضی
بغیرت بلکه برای مقاتله ابن زبیر است فوج خود را پای نام حجاج کرده بلکه فرستاد و حجاج
که اصلش از طائف بود چون بدانجا رسید سپاه یکجا جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده نائره
قتال را با ابن زبیر باشتعال آورد و گستاخی ها بسته و امن محافظت آداب کعبه یکسره از دست
اعتقاد گذشت تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون کشتگان گردید و عبدالله بن زبیر
شربت شهادت چشید بعد از آنکه این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق
و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا هزار ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر
سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بذیل کریمه لیلة القدر خیر من الف شهر از حضرت امام
حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار ماه همان سلطنت بنی امیه است بظهور آمد
اینست روداد وقائع که بترتیب آنچه محفوظ بخاطر منتشر بود حواله بقلم نمود و بعد از این

آنچه حلق شهود گرفت بخوف اطناب کلام
طی گشت از بیانش رشته ربط

تمت رساله

[illegible]

بتاریخ سیزدهم ۱۳ ربیع الآخر سنه ۱۳۵۵ هجری بطبع رسید

مخفی مبادا که بعد طبع این رساله با وجود رعایت مطابقت با اصل نسخه چنانکه رسم مطبع محمدی است احتیاطا نسخه نامه شرح نیز از قلم بلاغت رقم جناب شارح درست کنانیده مطبوع طبائع کردم تا ناظر انظر حسب فهم خود ها نسبت تصرف در کلام مصنف از محو و اثبات بکار سازان این مطبع نسازند با این همه چون سهو و نسیان ذرکالبد انسان سرشته اند اگر بر سقطی اطلاع یابند چشم انصاف وا کرده نظر بمساعی جمیله و محنتهای شاقه ام نموده بگزلک عفو حک نمایند

والنعم

ما قیل

شعر

اذا رأیت اثیما کن ساترا وحلیما یا من یقبح امری لم لا تمر کریما